

شورش سالارالدوله ونقش ایل کلهر

مصلنامه مطالعات تاریخی

شورش سالارالدوله و نقش ایل کلهر

○ نادر پروین

اشاره

انقلاب مشروطیت نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌شود؛ از جمله نتایج این انقلاب، بروز اختلافات و درگیری‌هایی میان موافقان و مخالفان آن بود که برخی از این درگیری‌ها به درون خانواده قاجار باز می‌گردد.

کسانی چون سالارالدوله، پسر سوم مظفرالدین شاه، که سالها در غرب کشور حاکمیت داشت در هر فرصتی، به هواخواهی گروهی چه مشروطه‌خواه و چه مستبد شورش می‌کرد. و در این راه به دلیل نفوذش در مناطق غربی کشور، ایلاتی را با خواسته‌های خود همراه ساخته بود. از این رو ایلات غرب کشور نقش محوری در شورش سالارالدوله داشتند. در این بین استان کرمانشاه، یکی از مراکز اصلی کردها و ایلهای سنجابی، زنگنه، گوران و از جمله کلهر در شورشهای سالارالدوله از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. گفته می‌شود ایل کلهر، بزرگ‌ترین ایل غرب کشور بوده است و بیش از ۹۵ درصد مردم آن، اهل تشیع می‌باشند. در این مقاله کوشیده‌ایم مسائلی همچون هدف و انگیزه اصلی سالارالدوله از شورش، تأثیر ایلات و عشایر غرب کشور در برانگیختن سالارالدوله به شورش علیه حکومت مشروطه و همچنین نقش یکی از مهم‌ترین ایلات غرب کشور یعنی ایل کلهر به ریاست «داوود خان سهام‌الممالک» در شورشهای سالارالدوله را مورد توجه قرار دهیم. فرض ما این است که هدف سالارالدوله همانا رسیدن به تاج و تخت بوده است نه ضدیت مطلق با حکومت مشروطه و نه کمک به برادرش محمدعلی شاه برای به تخت نشاندن وی. داوودخان سهام‌الممالک نیز با اطلاع از تاریخ گذشته ایران که معمولاً ایلات و عشایر در کانون تحولات سیاسی نظامی بودند و با علم به اینکه اکثر خاندان حکومتگر ایران در گذشته و حتی در دوره قاجاریه اساس ایلیاتی و عشیره‌ای داشتند، به دنبال سهمی اساسی

در تحولات تاریخ معاصر ایران بود. از نظر او سالارالدوله وزنه و حربه خوبی بود که می‌توانست به آن تمسک جوید؛ گرچه بنابر دلایلی که در پی خواهد آمد، داوود خان در این راه دچار تضاد عقیده شد. هر چند او در شورش اول سالارالدوله سعی در سرکوب وی داشت اما در شورشهای بعدی سالارالدوله نه تنها به حکومت مشروطه پشت کرد بلکه خود وی نیز با سالارالدوله هم‌نوا و همساز شد.

در این تحقیق، مباحث به صورت موازی مطرح شده‌اند؛ یعنی از یک طرف شورشهای سالارالدوله با تمام جوانب و تمامی عوامل تأثیرگذار در آن بررسی شده است و از طرف دیگر ضمن تشریح نقش ایل کلهر در شورشهای سالارالدوله، پیشینه و تاریخچه این ایل مهم مورد توجه قرار گرفته است.

وجه تسمیه و زیستگاه ایل کلهر

کلهر از دو واژه «کل» و «هور» یا «هر» تشکیل شده است. «کل» به معنای آهوی کوهی نر، حیوانی شجاع و جنگنده با جست و خیز فراوان است. «هور» یا «هر» به معنای خورشید و آفتاب است. زیستگاه و قلمرو ایل کلهر، دامنه‌ها و ارتفاعات پرفراز و نشیب زاگرس است. مردمان این ایل در طول تاریخ با نام‌های طبیعی دست و پنجه نرم کرده با شجاعت و جنگندگی همانند آهو، کوهها و صخره‌ها را در نوردیده‌اند و مهاجمانی را که از صفحات غربی قصد سوئی داشته عقب رانده‌اند و از مرزهای غربی به خوبی دفاع کرده‌اند.^۱ گروهی نیز کلهرها را به خاطر چهره‌های بشاش و جذابشان به خورشید تشبیه کرده‌اند.^۲ ایل کلهر از شمال به محدوده ایلهای کرد و از ناحیه جنوب به حوزه حکومتی والی پشتکوه^۳، از طرف مغرب به عراق (مندلی و خانقین)، از مشرق به بیلاق زنگنه و قسمتی از بیلاق سنجابی و ماهیدشت و در واقع جنوب شهر کرمانشاه محدود می‌شود.^۴ افراد این ایل در شهرستانهای گیلانغرب، اسلام‌آباد غرب و بخشهایی از کرد، نفت‌شهر، سومار، گهواره، ایوان، ماهیدشت، دهستان قلعه‌شاهین سرپل‌ذهاب و نصرآباد قصرشیرین ساکن هستند. بسیاری از افراد این ایل امروزه به صورت پراکنده در قسمتهای مختلف استان کرمانشاه زندگی می‌کنند و به دلیل سیاستهای ضدعشایری رضاخان، عده‌ای از افراد این ایل در قزوین و شهرهای شمال غرب ایران پراکنده شدند.^۵ همواره قلمرو این ایل بستگی زیادی به قدرت ایلخان و نفوذ او در منطقه داشته است. در دوره مورد بحث که داوودخان، ایلخان ایل کلهر بود به دلیل نفوذ زیاد او، این ایل نیز در میان سایر ایلات بیشترین قلمرو ایلی را داشته است. نفوذ داوودخان تا آنجا بود که حکمران کرمانشاه بدون جلب نظر وی نمی‌توانست رؤسای دیگر ایلات را منصوب یا معزول نماید.^۶

تاریخ مختصر ایل کلهر از ابتدا تا مشروطیت

تا اوایل حکومت صفویه از ایل کلهر نامی برده نشده است اما منابع از سلسله‌هایی کردی نام برده‌اند که در شمال غرب و غرب ایران و موصل و الجزیره و دیاربکر تشکیل شده بود. به نظر می‌رسد ایل کلهر در این دوره در قالب کلی کرد مصدر کارها بوده است؛ اما اشاره مستند و مکتوب به ایل کلهر به دوره صفویه در زمان شاه طهماسب برمی‌گردد. منابع این دوره به شورش ذوالفقارخان موصلو، حاکم کلهرها اشاره می‌کنند. که در بغداد ساکن بود.^۷ ایرج افشار نیز در تحقیقات خود راجع به حاکمان کردان کلهر در دوره طهماسب سخن رانده است.^۸ به گفته مینورسکی در تذکره‌الملوک، ایل کلهر در دوره صفویه بیشتر در نواحی ماهیدشت تا مندلی در عراق ساکن بودند.^۹

در دوره شاه‌عباس، ایل کلهر یکی از دوره‌های اقتدار خود را پشت سر گذاشته بود.^{۱۰} به طور کلی کردها در طول حکومت صفویه کمتر با حکومت سر سازگاری داشتند. در سفرنامه آنجلو (Anjaelo) آمده که: «تمام کردن نسبت به دیگر ایرانیان، مسلمانانی کامل عیارترند زیرا ایرانیان به کیش صفویان گرویده‌اند اما کردها این آیین را نپذیرفته‌اند و اگرچه قبای سرخ می‌پوشند ولی در دل نفرتی شدید از ایشان دارند.»^{۱۱} با شکست طهماسب دوم از عثمانیها پنج محال (منطقه) از کرمانشاه به عثمانیها واگذار شد که قلمرو ایل کلهر یکی از آن پنج محال بود که البته با تلاش نادرقلی افشار این پنج محال همچنان جزء ایران باقی ماند.^{۱۲} نادرشاه برای جلوگیری از قدرت یافتن این ایل گروه زیادی از اعراب و ترکمانان را به بین این ایل فرستاد و ایلخان کلهر را نیز کور کرد؛ اما با فوت نادرشاه، افراد ایل کلهر گروه اعراب و ترکمانان را از منطقه حاکمیت خود بیرون راندند.^{۱۳} با به قدرت رسیدن کریم خان، ایل کلهر وارد عرصه جدیدی از قدرت سیاسی شد. هنگامی که کریم از تسخیر تهران، قزوین و عراق فارغ شد به طرف کرمانشاه آمد. در اسلام آباد غرب بزرگان ایل کلهر از او استقبال شایانی کردند. به همین جهت کریم خان در این دیدار با ایل کلهر وصلت کرد و «قدم‌خیر»، دختر علی خان کلهر، رئیس ایل، را به عقد خویش درآورد.^{۱۴} در بین مردم محلی معروف است که کریم عده‌ای از سواران ایل کلهر را با خود به شیراز برد. جد بزرگ داوودخان سهام‌الممالک در بین این عده بود. در واقع می‌توان گفت سنگ بنای قدرت‌گیری داوودخان از شیراز شروع شد. زیرا «صفرلک»، جد بزرگ داوودخان، پسری داشت به نام «عبدالمحمد» که از مشاورین کریم خان زند بود.^{۱۵} چند سال بعد بنا بر دلایلی نامعلوم، عبدالمحمد توسط علی خان کلهر، رئیس ایل کلهر، کور گردید. عبدالمحمد که ماندن در بین ایل کلهر را به سود خود ندید راهی گیلانغرب شد و با کمک سه برادرش توانست جاه و مقامی در منطقه کسب کند.

پس از مدتی، ریاست ایل کلهر به عباس خان، پدر داوودخان، رسید و او نیز در سایه کمک و یاری سایر تیره‌های کرد منطقه توانست قلمرو خود را گسترش دهد. چون عباس خان در سال ۱۲۹۶ق از جانب حکومت وقت (قاجاریه) دستگیر شد، امورات ایل را داوودخان برعهده گرفت. داوودخان نیز دامنه درگیری با طوایف اطراف را گسترش داد. او اگرچه در جنگ با تیره «سیاه سیاه» به عراق فرار کرد اما در بازگشت چنان قدرتی به هم زد که حتی باعث ترس و وحشت اقبال‌الدوله کاشانی، حاکم کرمانشاه گردید.^{۱۶} قدرت وی چنان زیاد شد که در سال ۱۳۲۰ق حکمران جدید کرمانشاه، وی را با لقب «سردار مظفر» به ایل‌بیگی ایل کلهر انتخاب کرد. در گزیده اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما آمده است: «طایفه کلهر از بزرگ‌ترین طوایف کرمانشاهان و متجاوز از دوازده هزار خانوار است... از ده سال به این طرف که داوودخان کدخدای طایفه کلهر، قدرت و استیلای فوق‌العاده به هم رساند مرحوم علاءالدوله حکومت کلهر را به داوودخان شخصاً، واگذار کرد.»^{۱۷} از این به بعد داوودخان توانست در اتحادیه‌های فرامنطقه‌ای شرکت جوید به طوری که در جریان شورشهای سالارالدوله نقش اساسی و کلیدی داشت.

کرمانشاه از آغاز مشروطه تا شورش سالارالدوله

هم‌زمان با حرکت مردم در تهران و مهاجرت مشروطه‌خواهان در جریان مهاجرت صغرا و کبرا و تا اواخر سال ۱۳۲۵ که سالارالدوله شورش کرد، در کرمانشاه نیز حرکت‌هایی از سوی طرفداران مشروطه صورت گرفت. این حرکتها به دلیل ریشه استبدادی حکومت قاجار در کرمانشاه و بی‌اطلاعی ایلات و عشایر این منطقه از حقایق مشروطیت، نتوانست به هدف واقعی خود برسد. بر اساس نوشته‌های انگلیسیها که در جای جای کتاب آبی مشهود است در این ایام آشوب و اغتشاش سراسر کرمانشاه را فراگرفته بود و ایلات و عشایر که بدنه اصلی جمعیت کرمانشاه را تشکیل می‌دادند از این رهگذر استفاده نموده به غارت کرمانشاه دست می‌زدند. هر قبیله و ایلی، از آنجا که مسلح بودند به طرفداری از یک گروه به چپاول طرف مقابل می‌پرداختند. بدین ترتیب مشروطیت برای ایلات معنای دیگری داشت. «هنگامی که ایلیاتها و ولایتها می‌خواستند به قتل و غارت در جایی اشاره کنند می‌گفتند مشروطه شد.»^{۱۸} سیف‌الدوله برادر مستبد عین‌الدوله که در این زمان حاکم کرمانشاه بود، از هرگونه حرکت آزادیخواهانه جلوگیری می‌کرد.^{۱۹} به طوری که بر اثر درگیری‌هایی که بین طرفداران و مخالفان حاکم رخ داد شهر و بازار به حالت تعطیل درآمد.^{۲۰} فعالیت ایلات و طرفداران حاکم چنان زیاد بود که مردم مشروطه‌خواه نتوانستند در کرمانشاه کاری انجام دهند، در نتیجه به علمای

مشروع در بوته نقد علمای مشروطه خواه

عتبات متوسل شدند.^{۲۱} هر چند علمای ثلاثه نجف در این دوره وجوب مشروطه را اعلام کردند اما اقدامات سیف الدوله و طرفداران استبداد مانع از هرگونه حرکت جدی تری شد، به طوری که بنا به گفته ناظم الاسلام کرمانی، امام جمعه شهر کرمانشاه که از طرفداران مشروطه بود توسط مستبدین مسموم شد.^{۲۲} به دلیل همین مسئله طرفداران مشروطه با جمعیتی در حدود دو هزار نفر به رهبری حاج محمد مهدی، روحانی محبوب و سرشناس کرمانشاهی که جانشین امام جمعه شده بود چاره‌ای جز پناهندگی در کنسولگری انگلیس نداشتند.^{۲۳} آنها به دلیل جو متشنج کرمانشاه تا پیروزی نهایی مشروطه همچنان در کنسولگری باقی ماندند. از طرفی در جریان درگیری‌هایی که بین هواخواهان مشروطیت و استبداد روی داد گروه‌های زیادی از مردم کرمانشاه بی‌خانمان شده، هدف تهاجم ایلات و طوایف قرار گرفتند. این گروه‌ها که بالغ بر سه هزار نفر می‌شدند به طرف تهران رهسپار شدند که به دلیل مرگ اتابک اعظم بی‌نتیجه به کرمانشاه برگشتند.^{۲۴} سالارالدوله نیز در پی استفاده از اوضاع بود. او که می‌خواست قدرت را به دست بگیرد در سال ۱۳۲۵ ق شورش را به راه انداخت و با کمک عشایر علیه مشروطیت دست به حرکتی زد که دولت و مجلس را غافلگیر ساخت. ایلات و عشایر قدرتمند و بزرگ این منطقه که تحت اوامر بی‌چون و چرای ایلخان خود بودند نیز وضعیت را به نفع این گروه‌ها رقم می‌زدند. اشخاصی مانند سالارالدوله با کمک عشایر و ایلات در پی به چالش کشاندن مشروطه بودند اما از بخت بدش، در این مرحله از شورش، ایل بزرگ کلهر به رهبری داوودخان علیه او موضع گرفته بود.

۴۷

شورش سالارالدوله در ۱۳۲۵ ق و نقش کلهرها

ابوالفتح میرزا پسر سوم مظفرالدین شاه مشهور به سالارالدوله در ۱۲۹۸ ق در تبریز به دنیا آمد^{۲۵} و در همانجا تحصیلات خود را شروع کرد. او از لحاظ اخلاقی فاقد هرگونه ثبات شخصیتی بود. اکثر منابع، نکات مثبتی درباره او نقل نمی‌کنند. احمد کسروی از او به عنوان «شاهزاده سبکسر»^{۲۶} و «سبک‌مغز»^{۲۷} و مورگان شوستر امریکایی از او به عنوان «دیوانه»^{۲۸} یاد می‌کنند. گروهی در سفرنامه خود می‌نویسد: «او همیشه با اروپاییان رفتاری دوستانه داشت و همواره می‌کوشید با فرهنگ و تمدن اروپایی بیشتر آشنا گردد.» او در ادامه آورده است که «در اینجا (کرمانشاه) شخصیت‌های زیادی که سالارالدوله را از نزدیک می‌شناختند اظهار می‌دارند که او یک تئوریسین ذهن‌گرا است و از قدرت سازماندهی برخوردار نیست و نمی‌داند چگونه باید عملاً هدفش را دنبال کند.»^{۲۹}

ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا در ۱۳۰۶ ق هنگام عبور از تبریز به وی

لقب سالارالدوله داد.^{۳۰} سالارالدوله در ۱۳۱۵ق با پیشکاری زین‌العابدین خان حسام‌الملک قراگوزلو به حکمرانی ایالت کرمانشاهان و سرحدداری عراقین تعیین شد.^{۳۱} حکمرانی او شش ماه ادامه داشت. به دلیل ظلم و تعدی بسیار، مردم کرمانشاه از وی به مظفرالدین شاه شکایت کردند. مظفرالدین شاه نیز او را معزول ساخت ولی در ۱۳۱۶ق او را به حکومت منطقه خمسه (زنجان) فرستاد که در آنجا نیز ظلم و ستم را از حد گذراند. از این رو بعد از مدتی از آنجا نیز معزول و در ۱۳۱۸ق «فرمانفرمایی خوزستان، لرستان، بروجرد و بختیاری و ریاست ایلات آن حدود به انضمام ریاست تمام قشون آن صفحه به ابوالفتح میرزا سالارالدوله واگذار شد.»^{۳۲} وی در این ایام با دختر نظرعلی خان، والی پشتکوه ازدواج کرد.^{۳۳} در ۱۳۲۳ق حکومت همدان و کردستان را به او دادند. ابتدا راضی نشد ولی بعد از مدتی موافقت کرد و به کردستان رفت.^{۳۴} او از همان ابتدا به ظلم و ستم پرداخت.

شیخ محمد مردوخ، امام جمعه کردستان از جمله کسانی است که از ابتدای شورشها با سالارالدوله همراه بوده است و شرح حوادث و ملاقاتها و دیگر کارهای وی را نقل می‌کند. او می‌نویسد: «هنگام رسیدن به میان کسبه از توی کالسکه خودش امر می‌داد و با دست اشاره می‌کرد که به خاک بیفتید، به خاک بیفتید، مردم بیچاره هم به خاک افتاده و زمین را می‌بوسیدند و خود شاهزاده از خاک افتادن مردم می‌خندید...»^{۳۵} به دلیل همین تعدیها و تلگراف اعتراض آمیز مردم به تهران، عین‌الدوله که دل خوشی از سالارالدوله نداشت او را به تهران احضار کرد. سالارالدوله بعد از برکناری مدتی در اعتراض و نارضایتی به سر برد تا اینکه در ۱۳۲۵ق دست به شورش زد. در واقع به دنبال ناامنی حاصل از مشروطه‌خواهی، سالارالدوله نیز به طمع قدرت افتاد. او که اکنون شناخت زیادی از غرب کشور و نیروهای ایلیاتی و عشایری پیدا کرده بود بهترین مکان آغاز شورش را استانهای غرب کشور می‌دانست. از عوامل شورش او، نظر علی خان، والی پشتکوه بود، زیرا سالارالدوله فکر می‌کرد که پدرزنش خواهد توانست در آینده نیروهای ایلیاتی لر را به هواداری از وی به تکاپو اندازد. حوادث آینده، درستی فکر وی را ثابت کرد. هر چند که او در شورش اولش نتوانست معادلات سیاسی را پیش‌بینی کند که بعضی از عشایر غرب کشور از جمله ایل کلهر در آن دست داشتند. سالارالدوله که از هر فرصتی برای رسیدن به قدرت استفاده می‌کرد ابتدا خود را مشروطه‌خواهی جلوه داد که «می‌خواست به نام هواداری از مشروطه مردم را به سوی خود بکشد.»^{۳۶}

او آن چنان در این راه ظاهرسازی کرد که اشخاصی مانند ملک‌المتکلمین نیز گفته‌هایش را پذیرفتند و در فکر قدرت رساندن او برآمدند. سابقه آشنایی ملک‌المتکلمین با سالارالدوله

مشروع در بوته نقد علمای مشروطه خواه

به ایام انتصاب سالارالدوله به زمامداری غرب کشور برمی گردد که نصیرالملک شیرازی، پیشکار سالارالدوله، واسطه آشنایی آن دو شده بود. هر چند ظاهراً سالارالدوله شیفته قدرت تفکر و تکلم ملک المتکلمین شده بود،^{۳۷} اما سالارالدوله بیشتر در پی اهرم فشاری بود تا در برابر شاه از آن استفاده کند و احتمالاً به همین جهت بود که سالارالدوله از او خواسته بود که به کردستان برود. ملک المتکلمین نیز به اتفاق «یمین السلطنه»، از دوستان نزدیک سالارالدوله به کردستان رفت.^{۳۸} این ظاهر قضیه بود زیرا سالارالدوله هیچ علاقه‌ای به مشروطیت نداشت. او فردی جاه طلب بود که می خواست با این ترفند از سادگی ایلیاتیها سوءاستفاده کرده به هدف خود برسد. گروهی از قبیل ناظم الاسلام کرمانی از این حرکت ملک المتکلمین خرده گرفته و این حرکت را از دلایل استبداد وی برشمردند.^{۳۹}

اما نکته مهم آنکه عدم اصالت جنبش وی باعث شد که در این مرحله از شورش، وی نه تنها مجلسیان «که این پیش آمد را از دور بسیار بزرگ دیدند»^{۴۰} بلکه محمدعلی شاه نیز علیه وی با مجلسیان متحد شود.^{۴۱} خوش خیالی سالارالدوله به قدرت عشایر تحت فرمانش تا بدانجا بود که در ارتباط با پادشاهی خویش با اشخاص مورد اعتماد خود باب سخن گشود و به قول صدیق اکرم، پیشکار مخصوص او «محرمانه یک دست لباس سلطنتی تهیه کرده بود و بعضی از شبها در خلوت همان لباس را بر تن می کرد و جقه بر سر می گذاشت. ما را که از محارمش بودیم احضار کرد و در اطراف سلطنت آتیه خودش و حکومت مشروطه و وضع قوانین و اصلاحات اساسی صحبت می کرد.»^{۴۲} از جمله بهانه های سالارالدوله مبنی بر عدم رفتن وی به تهران اشاره او به این است که اولاً اهل و عیالم را چه کنم؟ ثانیاً منزل ندارم.^{۴۳} بدین ترتیب سالارالدوله بیشتر مایل بود در میان عشایر لر، یعنی منسوبین زتش «آغا زیبا»، باشد. به هر روی به دلیل فشار زیاد از طرف مرکز عاقبت وی به ظاهر تسلیم شده به تهران رفت اما در ایام هرج و مرج تهران او «بی خبر و اجازه دولت مسافرت بروجرد و لرستان اختیار کرد یکسر در میان ایل نظر علی خان وارد شد.»^{۴۴} او پس از ورود به لرستان و بروجرد رؤسای آن حدود از جمله نظرعلی خان را از نیات خود مبنی بر شورش علیه محمدعلی شاه آگاه ساخت.^{۴۵} سالارالدوله برای جمع آوری قشون از هر دست آویزی استفاده می کرد. کسروی در این باره گوید: «یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند. به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را به یاری مشروطه خوانده اند و او به خواهش آزادیخواهان روانه تهران می باشد.»^{۴۶}

نظرعلی خان به چند دلیل با سالارالدوله همراه گشت؛ اول آنکه سالارالدوله داماد او بود. سالارالدوله به این نیت با آغا زیبا ازدواج کرده بود که از نیروهای پدرزنش استفاده

کند. به همین جهت نظرعلی خان از روی سادگی به سخنان دامادش اطمینان داشت. دوم اینکه نظرعلی خان نیز شخص جاه‌طلبی بود و فکر می‌کرد با شاه شدن دامادش او نیز به ریاست‌الوزرای ایران خواهد رسید و بدون اینکه فکر عاقبت کار خود را بکند تمام سواران لر و لک را در اختیار دامادش نهاد. محیط مافی در این باره می‌نویسد: «در اندک زمانی از سواران ایل و جمعیت اطرافی، در اردوی سالارالدوله گرد آمدند. خود نظر علی خان سواران دلیر و شجاعی داشت در حقیقت اطمینان هر دو به سواران ایل بود... خلاصه لشکری جرّار و خونخوار از هر سو به دست آوردند. اردویی آراسته و پیراسته نمودند. تمام را مسلح کردند. چون قشون جنگی از سواره و پیاده مسلح شد قریب پنج‌هزار نفر از همه جمعیت داشت.»^{۴۷}

یکی از مأموران مخفی انگلیسی در گزارشی محرمانه از همدان به سفارت انگلیس، تعداد نیروهای سالارالدوله و نظرعلی خان را پانزده الی بیست هزار نفر نوشته است.^{۴۸} سالارالدوله اوایل سال ۱۳۲۵ق را برای شورش مناسب دانست. او به اتفاق نظرعلی خان تا نهاوند پیش آمد. از آنجا که کار رسیدگی به اردوی سالارالدوله که اکثراً از عشایر و ایلات بودند از نظم مشخصی برخوردار نبود، در طول راه تمام نواحی را غارت می‌کردند.^{۴۹} سالارالدوله حتی برای تهیه مایحتاج لشکرش به حاکمان نواحی مختلف غرب کشور از جمله نایب‌الحکومه نهاوند، اسدالله، یکی از روحانیون نهاوند و خداداد، از امرای لر نامه نوشت.^{۵۰} اما این روشها نیز به دلیل بی‌نظمی لشکریان سالارالدوله جوابگو نبود و مشکلات اردو همچنان وجود داشت به طوری که با طولانی شدن مدت شورش، این مسئله خیلی حادتر شد. به هر ترتیب به دنبال شکایات مردم نهاوند به مجلس و دولت^{۵۱} مجلس و محمدعلی شاه به تکاپو افتادند اما به دلایلی مجلس و بویژه شاه چندان در رفع غائله سالارالدوله جدی نبودند؛ نخست اینکه در آن زمان مجلسیان نه تنها ترسیده بودند بلکه نیرویی نظامی برای مقابله در اختیار نداشتند. دوم اینکه شاه نیز با این نیت که اقدام سالارالدوله مشروطه خواهان را از صحنه خارج خواهد کرد در رفع این شورش مسامحه می‌کرد. اما زمانی که شاه متوجه قصد و نیت وی در تصرف تاج و تخت شد، ابتدا با تطمیع و تهدید^{۵۲} سپس با وساطت مشروطه‌خواهانی از قبیل سیدمحمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی سعی کرد سالارالدوله را پشیمان کند. به نوشته کتاب مقدمات مشروطیت، تلگراف مشروطه‌خواهان حاوی «نصیحت و ملامت و شماتت و ضرب و تهدید بود.»^{۵۳} اما سالارالدوله که هوای رسیدن به تاج و تخت داشت به این تلگرافها و وساطتها وقعی ننموده حتی در این مدت در ارتفاعات «نابالغان»، مشرف بر نهاوند، سنگربندی کرد. در اینجا شاه «مجبور شد که از روی تزویر با مشروطه‌خواهان راه مسالمت در پیش بگیرد و از مخالفت علنی موقتاً صرف‌نظر کند.»^{۵۴} بعد از این مسئله دولت و

مشروعه در بوته نقد علمای مشروطه‌خواه

شاه در تلگرافهای متعددی به شهرهای مختلف ایران از آنها رفع غائله سالارالدوله را خواستار شدند. منابع هم‌زمان با واقعه به نقش اساسی ایل کلهر در رفع شورش سالارالدوله تأکید می‌کنند.^{۵۵} «ایل کلهر در این زمان به واسطه اقتدار ایل و اعتبار داوودخان بنا به استعداد وسعت سرزمین و تشکیلات سیاسی خود به مرحله‌ای از روند تکاملی دست یافت که می‌توانست در صورت مساعد بودن زمینه‌های سیاسی اقدام به تشکیل دولتی مستقل بنماید و یا در سطح نازل‌تری به حکومت ایالت غرب دست یابد.»^{۵۶} در واقع «نظر به اینکه ایل کلهر از سایر ایلهای نیرومندتر است رئیس آن به عنوان ایلیخان تمامی ایلهای ایالت محسوب می‌شده است. زیرا که ایلات دیگر همچون سنجابی، گوران و قلیخانی ریاست فائقه داوودخان را به سمت رئیس‌العشایری غرب، خواه ناخواه پذیرا شده و به تعبیری کنفدراسیون ایلی مرکب از ایل بزرگ کلهر و دیگر ایلات و طوایف [تشکیل شده بود و] داوودخان در رأس هرم کنفدراسیون قرار داشت.»^{۵۷} اوژن اوبن (Ojehene oben) مأمور سیاسی فرانسه در سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷م با گذر از حوزه ایل کلهر، بر قدرت و شوکت این ایل و شخص داوودخان تأکید کرده است.^{۵۸} این نفوذ و اقتدار کلهرها باعث شد که دولت و مجلس طی تلگرافی از سیف‌الدوله، حکمران کرمانشاه بخواهند تا داوودخان به همراه سواران کلهر و دیگر ایلات متحدش برای دفع شورش سالارالدوله عازم نهایند شوند.^{۵۹}

۵۱

دولت نیز به دنبال این قضایا قشونی را با دو عراده توپ کوهستانی به نهایند اعزام کرد. شاه و مجلس با جدی گرفتن خطر سالارالدوله در این مرحله سعی کردند که هر چه زودتر شورش را سرکوب کنند زیرا ورود وی به تهران بدون شک برای آنها مشکل‌ساز بود. از طرفی داوودخان، رئیس ایل کلهر که سایر ایلات کرمانشاه تحت‌نظر او بودند پس از طی مسافتی طولانی به نزدیک نهایند رسید.^{۶۰} سالارالدوله پس از شنیدن خبر ورود ایل کلهر به نهایند سعی داشت هر چه زودتر با شکست دادن قشون دولتی به طرف تهران حمله برد. قبل از اینکه قشون داوودخان وارد جنگ شوند، عبدالله خان همدانی، از امرای همدان، و جهان‌شاه خان زنجان، از امرای زنجان، که در پاسخ به ندای مجلس به جنگ با سالارالدوله رفته بودند نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه به علت تعداد زیاد نیروهای سالارالدوله شکست سختی متحمل شدند.^{۶۱} در شرایطی که قشون دولتی وضعیت نامطلوبی داشت داوودخان نتیجه جنگ را تغییر داد. او ابتدا دویست نفر از سواران زبده کلهر را به امداد قشون دولت فرستاد و خود به همراه دیگر سواران پشت سر آنها حرکت نمود. محیط مافی در این مورد می‌نویسد: «چون این خبر (خبر شکست قشون دولتی) به داوودخان رئیس ایل کلهر دادند فوری سوارهای خود را با ترتیب حرکت داد و خودش هم با نهایت عجله حرکت کرد تا وارد میدان جنگ

شوند. دیدند قیامتی بر پاست، جمعی با یکدیگر مشغول زد و خورد، جمعی دیگر مشغول یورش به شهر هستند. سوارهای داوودخان چون چنان دیدند داخل در معرکه قتال گردیدند، مشغول جنگ شدند.^{۶۲} یکی از شگردهای داوودخان در هر جنگ شناسایی کامل منطقه موردنظر بود. کلهرها در این روز در دسته‌های پنجاه نفری هر یک به ریاست یکی از رؤسای ایلات و طوایف و تیره‌ها، قوای سالارالدوله را به ترک سنگرها وادار کردند.^{۶۳} در اولین برخورد، سنگرهای شهریه را که سواران سالارالدوله تصرف کرده بودند، آزاد شد.^{۶۴} تاریکی شب باعث نجات باقی قشون سالارالدوله شد. اردوی دولتی در نهاوند در راپورتی به مرکز، تمام اتفاقات روز ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ را منعکس ساخته است: «اردوی سهام‌الممالک از کنگاور به سوی نهاوند که هفت فرسنگ مسافت دارد حرکت کرد... و ضرغام لشکر را با دویست سوار با عجله فرستاد. باقی سوارها را به ترتیب حرکت دادند. سالارالدوله از بالای کوه سوارهای مزبور را می‌دید. طولی نکشید که سوار کلهر شلیک‌کنان به طرف سنگرها حمله آوردند و چهار سنگر را از تصرف آنها خارج کردند. قشون سالار را شکست دادند. به طرف کوه گریزاندند. شبانه تا مسافتی آنها را عقب کردند. اگر به واسطه تاریکی شب نبود آنها را معدوم‌الاثر کرده بودند و دو سه روز دیگر هم نمی‌گذاشتند این غائله باقی بماند... تمام عده داوودخان سالم‌اند مگر یک نفر که در سنگرها گلوله خورده و بی‌خطر است.»^{۶۵} محیط مافی تأکید می‌کند که تنها کمک سواران ایل کلهر و داوودخان باعث نجات باقی سواران عبدالله خان همدانی شد.^{۶۶} همین نکته در آن زمان در روزنامه صوراسرافیل نیز منعکس شده است.^{۶۷} داوودخان تصمیم داشت که هنگام طلوع آفتاب، سالارالدوله و همراهانش را محاصره کند اما جاسوسان سالارالدوله او را با خبر ساختند.^{۶۸} از طرف دیگر قوای زیادی از جمله احتشام‌الدوله پسر عبدالله خان همدانی و داماد مظفرالدین شاه به کمک قوای دولتی شتافتند. در جنگ میان این عده و سالارالدوله، نیروهای احتشام‌الدوله در تنگنا قرار گرفتند.^{۶۹} داوودخان با شنیدن صدای شلیک تیر و روشن شدن هوا و پس از شناسایی منطقه هفتصد نفر از سواران کلهر را به کمک قوای دولتی فرستاد که به دنبال آن، نیروهای سالارالدوله و نظر علی خان به سنگرهای خود بازگشتند. به نظر می‌رسد یکی از عوامل مهم فرار همراهان سالارالدوله تلگرافی بود که از سوی مرکز برای نظرعلی خان فرستاده شد و او را از عاقبت این همکاری ترسانده بودند: «این بازیها چه چیز است فراهم آورده، کوس یاغیگری می‌زنی. از شخص تو بعید بود که به حرف سالارالدوله، اسباب تمام کردن ایل و خانواده خودت را فراهم کنی. گویا طرفیت با دولت را بازیچه می‌دانی. هر قدر دولت سرگرم و مشغول به خود باشد از دفع امثال تو و سالار عجز ندارد. البته به وصول این تلگراف سوارهای خود را برداشته برو در ایل، دولت هم از تقصیرت می‌گذرد. فوری حرکت

کرده بروید سالار را به حال خود بگذارید.»^{۷۰} نظرعلی خان که از تعداد نیروهای دولتی با اطلاع بود بلافاصله پس از وصول این تلگراف با عجله اردوی داماد خود را ترک کرد. بدین ترتیب با رفتن نظرعلی خان، بقیه نیروهای لر و لک نیز اردو را ترک کردند. سالارالدوله نیز از ترس، شبانه فرار کرد و اردوی او متلاشی شد. خود سالارالدوله نیز به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد و در آنجا طی نامه‌ای که به ادوارد هفتم پادشاه انگلستان نوشت، حمایت او را برای خود و خانواده‌اش طلبید.^{۷۱}

از آنجا که سیاست انگلیس قبل از انقلاب ۱۹۱۷م روسیه، حمایت از مشروطه‌خواهان بود به نامه سالارالدوله جواب منفی داد و او را به نماینده دولت که به کرمانشاه آمده بود تحویل دادند. فریدالملک همدانی، کارگزار کرمانشاه در این باره می‌نویسد: «شاهزاده سالارالدوله را که در لرستان یاغی شده بود و ادعای سلطنت می‌کرد، شاهزاده حاجی سیف‌الدوله این دو روزه به تهران آورده... تا حکم در حق شاهزاده بشود.»^{۷۲} در تهران این فقط وساطت مادر و پسر سالارالدوله و عالمانی چون آقایان بهبهانی و طباطبایی نزد محمدعلی شاه بود که باعث نجات سالارالدوله شد.^{۷۳} به نظر می‌رسد علت گذشت شاه از سر تقصیرات او این بود که می‌خواست وی را برای روز مبادا در برابر مشروطه‌خواهان نگهدارد و از او به عنوان برگ برنده‌ای استفاده کند. به همین جهت بعدها در سال ۱۳۲۶ق که شاه مجلس را به توپ بست و قدرت او در مقابل مشروطه‌خواهان افزایش یافت با سماجت و پافشاری تمام او را به اروپا تبعید کرد.^{۷۴}

شورشهای بعدی سالارالدوله و علل گرایش داوودخان به او

با پیروزی نهایی مشروطه‌خواهان و تبعید محمدعلی شاه به ادسا (Odesa) وی دوباره افکار تازه‌ای در سر پروراند. در ۱۳۲۹ق شاه مخلوع که تدارک لازم را برای بازگشت به قدرت دیده بود چون شرایط زمانی را مهیا می‌دید تلاشهایش را افزایش داد و با برادران خود سالارالدوله و شعاع‌السلطنه در وین ملاقات کرد و سالارالدوله را به خاطر آشنایی با عشایر و ایلات غرب ایران به کمک خویش خواند. پس از تبادل نظر درباره چگونگی حرکت و تعیین سمت و سوی حملات خود به تهران مقرر شد که شاه مخلوع با حمایت شاهسونها و دیگر هواداران خود از جانب شمال کشور حرکت کند و سالارالدوله پس از تدارک کردها در غرب ایران، همچون کردهای ساوجبلاغ^{۷۵} و مکرری و اورامانی و ایلات کلهر و همچنین ایلات لر بختیاری پشتکوه، از جانب غرب حرکت کرده دولت مشروطه را از چند جهت در تنگنا قرار دهند، تا شاید بتوانند تاج و تخت از دست رفته را دوباره به دست آورند.

کسروی در این مورد می‌نویسد: «محمدعلی همین که پول را گرفت دست و بالش بازتر گردید. از ادسا بیرون شتافته در اروپا به گردش پرداخت و شهرهای وینه و بروکسل و برلین و روم میران (میلان) ونیس و پاریس و شهرهای دیگری را دید و در هر یک چند روز درنگ کرده با هواداران و دمسازان خود دیدار تازه گردانید.»^{۷۶} بدین ترتیب پس از توافقات لازم بین محمدعلی شاه و سالارالدوله در وین، سالارالدوله به دلیل آشنایی با مناطق کردنشین غرب راهی آن مناطق شد و پس از تدارک قوای عشایر، منتظر ماند تا پس از ورود شاه مخلوع به شمال کشور، از چندین طرف دولت مشروطیت را در تنگنا قرار دهند. از آنجا که سالارالدوله مکرراً حکومت کردستان، کرمانشاهان، لرستان و بروجرد را در دست داشته بود و به پشتیبانی عشایر و ایلات آن حدود اطمینان داشت بدون کوچک‌ترین واهمه‌ای وارد غرب ایران شد.^{۷۷} هر چند قوام‌السلطنه، وزیر داخله، برای آرام جلوه دادن اوضاع، ورود سالارالدوله را به ایران تکذیب می‌کرد و می‌گفت که «ما اطلاع داریم که حالا سالارالدوله در خیابان شانزله‌لیزه پاریس قدم می‌زند»^{۷۸} ولی واقعیت این بود که سالارالدوله نه تنها وارد ایران شده بود بلکه توانسته بود که در مسیر ورودش، ایلات و عشایر آذربایجان و کردستان را با خود همراه سازد.^{۷۹}

یکی از شگردهای سالارالدوله سوگند دادن رؤسا و سران ایلات و حاکمان محلی بود. شیخ محمد مردوخ می‌گوید: «آدم سراغ اینجانب فرستاده و به مجرد ملاقات، قرآن کوچکی که حمایل کرده بود از بغل درآورد و گفت به حق این قرآن اگر من پیش بیرم در مقدمات من و برادر من شریک خواهید بود. شما هم باید قسم یاد نمایید که به من خیانت نکنید و مشروطه را از خیال خود خارج نمایید.»^{۸۰} از این سخن چنین برمی‌آید: اول آنکه در آن دوره آشوب اعتماد میان افراد وجود نداشت؛ دوم آنکه دشمنی سالارالدوله با مشروطیت در راستای هدفش یعنی تاج و تخت بود نه دشمنی محض با مشروطه‌خواهان. از طرفی سالارالدوله، عباس خان از امرای کردستان را به سوی داوودخان کلهر و نظرعلی خان والی پشتکوه فرستاد تا آنها را نیز به همراهی خویش دعوت نماید. در کتاب آبی راجع به همکاری داوودخان و والی پشتکوه آمده است: «از طرف مغرب هم به دولت ایران خیر رسیده است که ایلات کلهر و طوایف دیگر به همین طور والی پشتکوه خود را طرفدار سالارالدوله نموده‌اند.»^{۸۱} همین مسئله نیز در گزارش سرجرج بارکلی (Sir Georg Barkeli) به سرادوارد گری (Sir Edward Gery) وزیر امور خارجه انگلیس آمده است: «قنصل اعلیٰ حضرتی مقیم کرمانشاه تلگراف می‌کند، که داوودخان رئیس ایل کلهر با شاهزاده هم دست شده است.»^{۸۲}

سالارالدوله که از توانایی داوودخان مطلع بود در حکمی او را مسئول جمع‌آوری قشون از میان کلهرها و دیگر ایلات اطراف کرد. داوودخان نیز تمامی سواران کلهر و سنجایی و

مشروعه در بوته نقد علمای مشروطه‌خواه

گوران و قلخانی را با خود به ماهیدشت برد تا دیگر هواداران سالارالدوله به آنها بپیوندند. سرجرج بارکلی در گزارشی دیگر به سرادوارد گری با اشاره به حرکت داوودخان به ماهیدشت می‌نویسد: «دستجات مسلح از هر یک از عشایر برای همراهی با شاه‌زاده به داوودخان ملحق می‌شوند. رئیس ایل کلهر به مسافت یک میلی کرمانشاه اردو زده است.»^{۸۳}

اردشیر کشاورز، محقق کرمانشاهی در کتاب گرد گرد کرد می‌نویسد: «طوایف منطقه غرب در دسته‌ها و گروه‌های مختلف همانند کرد، لک، زنگنه، سنجایی، گوران، قلخانی، کلیایی، بالوند زردلان و هلیلان با تجمع نسبی در محل (سرونو) ماهیدشت به سایر نیروهای هوادار سالارالدوله که تحت سرپرستی داوودخان کلهر و فرزندش علی‌اکبر خان قرار دارند ملحق می‌شوند.»^{۸۴} بدین ترتیب، داوودخان کلهر علی‌رغم سعی و تلاشش در سرکوب شورش اول سالارالدوله که در این راه موفق نیز شد؛ اما در شورش‌های بعدی سالارالدوله همراه وی بود. حال این سؤال مطرح می‌شود که در مدت چهار سال یعنی از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ ق چه حوادثی رخ داد که داوودخان مشروطه‌خواه به داوودخان طرفدار استبداد تبدیل گشت. برخورد نامناسب مجلس و مأمورین دولت در کرمانشاه پس از پیروزی داوودخان بر سالارالدوله در نهاوند بر او تأثیرات منفی زیادی داشت. در این هنگام نه تنها از او به خاطر حرکتی که کرده بود تقدیر و تشکر رسمی به عمل نیامد بلکه مجلس که به خاطر موقعیت پیش آمده با محمدعلی شاه کنار آمده بود و از ایل کلهر تقاضای کمک کرده بود، پس از شکست سالارالدوله دوباره به مخالفت با محمدعلی شاه پرداخت و رشادتهای سواران کلهر را از یاد برد. سوارانی که با وجود کمبود امکانات و بعد مسافت به کمک مشروطه شتافته بودند.^{۸۵} عبدالله مستوفی می‌نویسد: «اگر آزادیخواهان مردمان پیش‌بینی بودند در این دو ساله با فی‌الجمله و رجوع پاره‌ای خدمات در مقابل حق‌الزحمه ممکن بود از این مردمان ساده، فداکارهای جدی برای آزادی ساخته باشند ولی هو و جنجال دمکراتها که می‌گفتند اینها را باید به دور انداخت و فکر دیگری برای قوای دولت کرد نمی‌گذاشت لامحاله اعتدالیها که رویه آنها ملایمت و تکامل بود به رویه خود عمل کرده امروز گرفتار این اوضاع نشوند.»^{۸۶} از طرفی ظهیرالدوله، حکمران کرمانشاه، با انتساب این پیروزی به خود، بنای مخالفت با ایل کلهر را پی ریخت زیرا می‌ترسید که این پیروزی باعث افزایش قدرت سیاسی، نظامی و روحیه داوودخان در منطقه گردد و در درازمدت برای او و دیگر ایلات غرب مشکل آفرین گردد. داوودخان از این مسئله و چنین برخوردی، دلگیر بود و می‌گفت: «کاش به نهاوند نرفته بودم.» در واقع داوودخان به فکر انتقام افتاد. مسئله دیگر را باید به افزایش توان جنگی و رزمی ایل کلهر و تسلط هر چه بیشتر بر سایر ایلات در منطقه کرمانشاه اختصاص داد. بر اثر افزایش توان نظامی، داوودخان از

پرداخت به موقع مالیات به مأموران دولت خودداری کرد. حتی به قلمرو سایر ایلات نیز حمله‌ور شد و به تهدیدات حکمران نیز وقعی نمی‌نهاد. او همواره به دنبال تسلط کامل بر ایلات دیگر بود.^{۸۷} یکی از دلایلی که باعث شد نظام السلطنه در سال ۱۳۲۷ق به حکمرانی کرمانشاه منصوب شود کشمکشهای سخت و مستمر موجود بین سایر ایلات کرمانشاه با ایل کلهر بود.^{۸۸} به عبارت دیگر چون ایلات دشمن ایل کلهر با حکمران کرمانشاه ارتباط برقرار می‌کردند، داوودخان نیز درصدد ضربه زدن به حکمران کرمانشاه برآمد و بهترین راه را نزدیک شدن به سالارالدوله می‌دانست. در طول مدت حکومت نظام السلطنه در کرمانشاه، بارها نیروهایی برای سرنگونی داوودخان گسیل شد اما اقدامات نظام السلطنه به دلیل قدرت زیاد داوودخان و اتحاد او با ایل گوران موفق نبود.^{۸۹} به طوری که مارلینگ (Marling) یکی از مأموران سیاسی انگلیس در گزارشی برای سرادوارد گری می‌نویسد:

اغتشاش و طغیان مهمی در ولایت کرمانشاه بروز کرده است. داوودخان به ریاست ایل کلهر با ۱۸۰۰ سوار به ماهیدشت... نزول نموده که ترتیب و قرار ایل خود را با حکمران بدهد... کفیل قنسولگری انگلیس با معیت همکاری روسی خود لزوم و صلاحیت دعوت و عزیمت داوودخان کلهر را از نزدیکی شهر به حکمران متذکر گردیدند. جناب معظم جواب دادند که امیدوارم او را متقاعد نمایم که در ظرف چند روز حرکت نماید و اگر به این نیت خود موفق نگردیدم مداخله یا وساطت قنسولها را تقاضا خواهم نمود. بنابراین من و وزیر مختار روس به قنسولها تعلیمات فرستادیم که در صورت تقاضای نظام السلطنه نفوذ و اهتمام خود را به کار ببرند و در صورت لزوم داوودخان را ملاقات بنمایند. لکن حکومت توسلی به قنسولها نجسته و با سوارهای سنجابی مطیع خود به طرف داوودخان حمله برده است علاوه براینکه به آرزوی خود موفق نشده است و نتوانست داوودخان را متقاعد به مراجعت نماید شکست خورده و با تلفات زیاد به شهر عقب نشسته است.^{۹۰}

حتی دولت مرکزی بنا به خواسته حکمران کرمانشاه سعی در عزل داوودخان از ایلخانی ایل کلهر نمود که به دلیل وارد شدن داوودخان در اتحادیه‌های محلی، این تصمیم دولت مرکزی عملی نشد. نکته مهم اینکه رکن‌الدوله، جانشین نظام السلطنه، که به حکومت کرمانشاه منصوب شده بود در راستای اقدامات نظام السلطنه تمام تلاش خود را به کار برد تا ایل کلهر را خلع سلاح کند. داوودخان نیز با عدم قبول درخواست حاکم کرمانشاه مبنی بر پذیرش اطاعت از دولت مرکزی ایران، موجبات ماندگاری نقار و کدورت بین ایل کلهر و حکومت را فراهم آورد.^{۹۱} اقدامات حاکمان کرمانشاه باعث شد که داوودخان مدام در فکر انتقام از آنها باشد و همچنین باعث نزدیکی وی به سالارالدوله شد. مورد دیگر همراهی گروههای متعدد

بی‌شمار با محمدعلی شاه و برادرانش برای تصاحب تاج و تخت از دست رفته بود. به گفته بزرگان ایل کلهر، داوودخان نیز همیشه به این اشاره داشت که دوباره محمدعلی بر تخت سلطنت تکیه خواهد زد و پیروز آن کسی خواهد بود که با او همراه بوده است. سالارالدوله برادر شاه اکثر ایلات را در غرب با خویش همراه ساخته، به داوودخان وعده‌های فراوانی در صورت موفقیت داده بود که این وعده‌ها عاقبت کارساز افتاد. داوودخان گفته بود ما از کریم‌خان زند چه کم داریم. اگر به قدرت ایلی باشد ما از آنها مقتدرتریم و شایستگی ما برای حکومت و پادشاهی از آنها بیشتر است. اگر نتوانیم سراسر ایران را به زیر تسلط خود بیاوریم، حداقل در غرب ایران می‌توانیم حکومتی تشکیل دهیم.

نکته دیگری که مورد تأکید بزرگان قوم کلهر است اینکه داوودخان گفته بود ما به اسم سالارالدوله در غرب ایران حکومتی تشکیل خواهیم داد و بعد او را از بین خواهیم برد زیرا او لیاقت حکومت بر ایران را ندارد. شاید این گفته صحت داشته باشد، زیرا به گفته حسین مکی و ملک‌الشعراى بهار، در یکی از سفرهای احمدشاه به عتبات و اروپا که رضاخان نیز همراه او بود، سلیمان خان فرزند داوودخان، که از سیاست ضدعشایر رضاخان مطلع بود در دیدار با احمدشاه از او می‌خواهد تا اجازه دهد که سردار سپه - رضاخان - را دستگیر نماید اما احمدشاه موافقت نمی‌کند.^{۹۲} این مسئله مبین قدرت و اعتماد به نفس سران ایل کلهر بوده است و بالاخره آخرین مسئله در علل گرایش داوودخان به سالارالدوله، انحراف مشروطیت از مسیر اصلی خود بود. در این زمان بختیاریه‌ها سکان‌دار مملکت بودند و تبعیت از آنها برای سایر ایلات قدرتمند، نوعی ضعف به حساب می‌آمد. ایل کلهر هم از این قاعده مستثنی نبود. مشروطیت آن نوع مشروطیتی نبود که عدالت را بین مردم ایران برقرار سازد. کارنامه مشروطیت چنان خراب شده بود که «ایلیاتیها و عشایر هنگامی که در جایی بلوا و آشوب به پا می‌شد، می‌گفتند مشروطه شد.»^{۹۳}

به هر روی سالارالدوله رؤسای محلی و سرکردگان ایلات و طوایف کردستان را با خویش همراه ساخت و در اوایل ماه شعبان ۱۳۲۹ به سوی کرمانشاه رهسپار شد. او پیش‌تر در تلگرافی امین‌الممالک^{۹۴} را مأمور نظم شهر کرمانشاه ساخته به او دستور داده بود که تدارک هفت‌هزار سوار و ده‌هزار تفنگچی را ببیند. در مورد ورود سالارالدوله به کرمانشاه، فریدالملک کارگزار کرمانشاه می‌گوید: «یکشنبه ۴ شعبان ۲۹ شهرت دادند که حضرت والا سالارالدوله وارد کرمانشاه می‌شوند و استقبالچی زیادی از هر طبقه به منظره رفته‌اند. برای رفتن به استقبال شاه‌زاده فرستادم، از شاه‌زاده محتشم‌الدوله تکلیف خواستم جواب دادند هنوز معلوم نشده بعداً اطلاع می‌دهم. بعد از ظهر بدون مقدمه جناب امیرالامراء به کارگزاری تشریف آوردند

مختصرنامه مطالعات تاریخی

معلوم شد خیال توقف در کارگزاری را دارند بعد خبر رسید حضرت والا شاهزاده سالارالدوله وارد دارالحکومه شده‌اند... شاهزاده ملبس به لباس کردی جافی بودند. خیلی اظهار رأفت و التفات فرمود از اوضاع فرنگ و سیاحت‌های خودشان و آبادی و انتظامات ممالک خارجه و خرابی و هرج و مرج ایران بیان فرمودند.^{۹۵}

با ورود سالارالدوله به کرمانشاه، داوودخان نیز به او پیوست و شرحی از اقدامات انجام یافته برای جلب قوای بیشتر از بین ایلات و عشایر غرب را به اطلاع او رساند. سالارالدوله نیز پس از اطمینان از پشتیبانی ایل کلهر به داوودخان و پسرش علی‌اکبر خان سردار جنگ دستور داد تا به ماهیدشت برگردند و مشغول نظم و نسق عشایر برای حرکت به سوی پایتخت باشند. از طرفی محمدعلی شاه نیز با شنیدن خبر ورود سالارالدوله به کرمانشاه او را با تلگراف از اوضاع اردوی خویش در شمال کشور و اقدامات انجام شده باخبر ساخت. متن این تلگراف که از آستارا به سن پترزبورگ و از آنجا به بغداد و سپس به کرمانشاه مخابره شده بود بدین شرح بود: «برادر عزیزم سالارالدوله من با شش هزار سوار به لباس ترکمان برای تهران آمدم شما هم خیلی زود خودت را به دروازه تهران برسانید. ابداً به اردوی تیا تر^{۹۶} اعتنا نکنید همه با هم سه هزار نفر بختیاری و غیره است هر چه زودتر خودت را برسان که دیر رسیدن شما می‌تواند سخته بزرگی به نقشه اردوی ما برساند. محمدعلی شاه قاجار.^{۹۷} سالارالدوله نیز که به سواران ایلات کردستانی و کرمانشاهی و پشتکوهی نسبت به همکاری با خود اعتماد کامل داشت جوابیه تلگراف را برای محمدعلی شاه از مسیر کرمانشاه، بغداد، پترزبورگ و سپس آستارا ارسال داشت: «خاک پای مبارک اعلی حضرت قوی شوکت اقدس شاهنشاهی محمدعلی شاه قاجار ارواح العالمین فدا، بنده هم با بیست و پنج هزار سوار عشایر و جاف کردستانی و کلهر و سنجابی و پشتکوه و افواج کردستان و کرمانشاه گروس (بیجار) در کرمانشاه هستم. انتظار نظرعلی خان و قوای لرستانی را دارم. همدان را هم تصرف نموده‌ام در همین دو سه روز با خواست خداوندی و اقبال بی‌زوال شاهنشاهی به جانب تهران حرکت خواهم نمود که در آنجا خاک پای همایونی را به یک دنیا مسرت و شادمانی بوسیده و در مقابل تخت شاهنشاهی گردن چاکری خم نمایم. جان نثار سالارالدوله».^{۹۸} محمدعلی شاه به یک تلگراف بسنده نکرد بلکه برای غافلگیر کردن مشروطه‌خواهان تلگرافی دیگر به کرمانشاه فرستاد که در آن طرح و نقشه تصرف تهران را برای برادرش سالارالدوله بیان نمود. این تلگراف هنگامی مخابره شد که هنوز قوای هوادار محمدعلی شاه به سرکردگی ارشدالدوله از نیروهای دولتی شکست نخورده بودند و محمدعلی شاه همچنان در امید بازگشت به سلطنت از دست رفته بود. «برادر عزیزم سالارالدوله - اردوی خودت را به دو قسمت بکنید یک قسمت را به دروازه

همدان، قسمت دیگر را به دروازه شاه عبدالعظیم برسانید. خود شما هم در شاه عبدالعظیم منتظر دستورات من باشید که از قصر قجر به شما خواهد رسید. من هم علاوه بر شش هزار سوار سابق، هشت هزار سوار ترکمان حاضر دارم از سه خط به دروازه قزوین و یوسف آباد و دروازه دولاب می‌فرستم. خود ما هم فردا حرکت می‌کنیم. معجلاً خودتان را برسانید که در شاه عبدالعظیم سفرای دول همجوار با اهل تهران شما را استقبال می‌نمایند. محمدعلی شاه قاجار»^{۹۹} سالارالدوله نیز پس از شنیدن اخبار اردوی محمدعلی شاه و همراهانش به فکر منابع مالی جدید افتاد و اقدامات وسیعی را برای این کار شروع کرد. او در پی گردآوری قوای مجهزتری بود. از جمله کارهای او برای رسیدن به منابع مالی، ضبط تمام عایدات گمرک کرمانشاه بود. مرنارد (Mernarde) مدیرکل گمرکات در گزارشی برای وزارت مالیه آورده است: «وزارت جلیله مالیه با کمال افتخار خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که ... سالارالدوله جبراً و عنفاً روز به روز تمام عایدات اداره گمرک کرمانشاهان را گرفته و در عوض قبض به رئیس گمرک می‌دهد. عایدات گمرکی کرمانشاهان به اختلاف ماهی شصت الی هفتاد و پنج هزار تومان می‌رسد، در این خصوص به بانک استقراضی هم اطلاع داده شد. البته خاطر مبارک مسبوق است که شاهزاده سالارالدوله با کمال اقتدار و سطوت در ایالت کرمانشاهان مشغول فرمانفرمایی است و اداره گمرک نمی‌توانست در مقابل مشارالیه ایستادگی و ممانعت بنماید و اگر ممانعت می‌شده احتمال دارد نتیجه بدتر از این حاصل می‌شد. یعنی سالارالدوله ممکن بود تمام کاروان را خارج از گمرک در راه گرفته و حقوق گمرکی را دریافت می‌نمود. چنان که نظیر این کار دو سال قبل در بوشهر و بندرعباس و آستارا و ساوجبلاغ واقع شد و رؤسای گمرکی نتوانستند مقاومت و ممانعت بنمایند مدیرکل گمرکات - مرنارد.»^{۱۰۰} سالارالدوله بی‌توجه به سخنان مسئولین گمرک کرمانشاه در مدت کمتر از بیست روز به اجبار و زور مبلغ ۲۳ هزار و ۳۲۹ تومان از عایدات گمرک کرمانشاه را گرفته و آن را برای خرج توشه اردوی خود در راه فتح تهران مصرف نمود.^{۱۰۱} سالارالدوله چنان به قدرت نیروهای ایلات و عشایر تحت فرمانش اعتماد داشت که در کرمانشاه به هر کاری دست می‌زد. با شهیندر عثمانی در کرمانشاه ملاقات کرد^{۱۰۲} و با دختر یکی از خوانین کرمانشاه ازدواج نمود.^{۱۰۳} گروههای مختلف ایلات و عشایر کرمانشاه و همدان ضمن ملاقات با وی از او پشتیبانی می‌کردند که همین امر نیز روحیه و قدرت سالارالدوله را افزایش می‌داد.

حتی گروهی از مردم همدان در دیدار با سالارالدوله از او برای سفر به همدان دعوت نمودند. در نامه بهادرالسلطنه بانه‌ای به وزارت امور خارجه آمده است: «اهالی و رجاله همدانی هم تا حالا دو مرتبه به تلگراف‌خانه همدان ریختند و تلگراف به سالارالدوله نموده،

مختصرنامه مطالعات تاریخی

او را دعوت به آمدن نمودند و زنده‌باد سالارالدوله و مرده‌باد مشروطه‌خواهان را در کوچه و بازارها می‌گویند.^{۱۰۴} سالارالدوله نیز فقط با اعزام هشتصد سوار به همدان، آن شهر را به تصرف درآورد.^{۱۰۵} از دیگر اقدامات سالارالدوله در کرمانشاه دستور اکید او در پیدا کردن مشروطه‌خواهان بود. او می‌خواست با ارباب مردم بویژه مشروطه‌خواهان، منطقه را آرام سازد. سنگ‌دلی و عدم فهم و بینش سیاسی او تا بدان حد بود که یک نفر را بدون هیچ جرمی به توپ بست و حتی دستور به سر بریدن شخص دیگری داد.^{۱۰۶} بدین ترتیب مخالفین سالارالدوله در کرمانشاه یا در گوشه‌ای خزیده یا از شهر فرار کردند. «یکی از سرجنابان مشروطه در کرمانشاه مرحوم میرزا احمد خان معتضدالدوله وزیری بود که به محض اطلاع از تصمیم سالارالدوله ناگزیر به معیت فرزند خود میرزا مهدی خان معتضدالدوله و مرحوم میرزا علی خان سرتیپ خانه خراب رئیس امنیه کرمانشاهان در شب... از طریق عراق (اراک) به تهران فرار می‌کنند. سالارالدوله می‌بیند مرغ از قفس پریده به اتباع خود دستور غارت مایملک معتضدالدوله را می‌دهد... همه چیز (وی را) از بین [می‌برند] و آثار باقی نمی‌گذارند. ضمناً سایر املاک معتضدالدوله را هم توقیف می‌نمایند.»^{۱۰۷}

سالارالدوله با مشاهده تلگرافهای پی در پی محمدعلی شاه در نظر داشت هر چه سریع‌تر به طرف تهران حرکت کند. او می‌ترسید مبادا اردوی محمدعلی شاه بردولت مشروطه پیروز شود و تمام اقدامات او بی‌نتیجه بماند و با او مانند یک شورشی برخورد شود. از این رو پس از توافقاتی با رؤسای ایلات غرب ایران آماده حرکت به سوی تهران شد. سالارالدوله که نمی‌خواست در صورت شکست، کرمانشاهان را از دست بدهد ابتدا از شیخ محمد مردوخ خواست که نیابت او را در این استان قبول نماید. اما محمد مردوخ به دلیل ترس از عواقب کار، از پذیرفتن این مسئولیت سر باز زد.^{۱۰۸} سالارالدوله نیز برادرش عضدالسلطان را که در اراک بود به کرمانشاه فراخواند و او را به نیابت خود در کرمانشاه نشانید. کسروی در این باره می‌گوید: «از آن سوی سالارالدوله برادرش عضدالسلطان را در کرمانشاه به حکمرانی گمارده، خویشان... با نُه دستگاه توپ و با سپاهی بی‌شمار از آنجا بیرون شتافت و تلگراف دراز دیگری از آنجا برای مجلس فرستاد و به گمان خود پنجاهی داد و نمایندگان را به این می‌خواند که کشور را به خداوند کشور (؟) بسپارند و بیهوده ایستادگی ننمایند. هم در آن می‌گوید: محمدعلی شاه هم در این روزها به طهران خواهد رسید من هم خواه باور کنید یا نکنید با سی هزار نفر از دروازه‌های کرمانشاه گرفته تا نوبران با قشون در حرکت می‌باشم.»^{۱۰۹}

سالارالدوله که در ابتدا با آرامش با مجلسیها صحبت می‌کرد با دیدن اعلانیه‌های مجلس مبنی بر تعیین جایزه برای کسانی که محمدعلی شاه، سالارالدوله و شعاع‌السلطنه^{۱۱۰} را

بکشند، به شدت عصبانی شد و لحن تلگرافهای خود را به مجلس تغییر داد و بیشتر به زور و تهدید متوسل شد. مثلاً در پایان یکی از تلگرافهایش نوشت: «بالجمله برای اتمام حجت این تلگراف را می‌کنم... اگر تا عصر جواب نرسد تا صبح حرکت خواهیم کرد حال مختارید.»^{۱۱۱} و پس از پاسخ منفی به این تلگراف بود که عزم خود را برای تصرف تهران جزم کرد. منابع درباره تعداد اردوی سالارالدوله نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند؛ منصوره اتحادیه پس از شرحی از اقدامات سالارالدوله، می‌نویسد: «سپس وی با سی هزار نفر به سوی تهران که فقط با سیصد نفر دفاع می‌شد روان گشت.»^{۱۱۲} کسروی تعداد نیروهای سالارالدوله را در حدود ده تا سی هزار نفر نقل کرده است. او در ادامه می‌گوید: «اگر بگویم صد هزار تن همراه او بود دروغ نیست، چیزی که هست اینان یک توده بسامانی نبودند و با هم پیوستگی نداشتند که کسی به شمار درست ایشان پردازد. یک گروه ۲۳ هزار تنی که می‌شد نام آنها را سپاه نهاد در پیش و دسته‌های دیگری پراکنده و بی‌سامان از پشت سر آنان راه می‌پیمودند.»^{۱۱۳} سالارالدوله در یکی از نامه‌هایش به شاه مخلوع، تأکید می‌کند که با ۲۵۰۰۰ نفر در کرمانشاه هستم و منتظر ورود قوای نظرعلی خان لر می‌باشم. ظاهراً پس از پیوستن نیروهای نظرعلی خان، یکی از متحدین مهم او، تعداد قوای او به مرز سی هزار نفر رسیده است.^{۱۱۴} او با چنین سپاهی به کنگاور و نهاوند سپس به ملایر رسید. دولت صمصام‌السلطنه که تمام توانش متکی به ایلات و رؤسای بختیاری بود، امیر مفخم، حکمران بروجرد و لرستان را برای جلوگیری از اردوی سالارالدوله برگزید. امیر مفخم که از لحاظ سیاسی به سرعت تغییر چهره می‌داد، به سال ۱۳۲۷ق در جنگ تهران به سرکردگی قوای محمدعلی شاه با مشروطه‌خواهان جنگیده بود. اما پس از پیروزی مشروطیت به نظام جدید پیوسته بود.^{۱۱۵} حال نیز از ته دل با حرکت سالارالدوله و محمدعلی شاه موافق بود. اما از آنجا که در بین عشایر، تقسیم قدرت بیشتر بر اساس رابطه است، بختیارها سنت‌شکنی نکرده و امیرمفخم را برای حکمرانی لرستان و بروجرد و سپس برای مقابله با شاهزاده قاجاری انتخاب کردند! ملک‌زاده در این مورد می‌نویسد: «خوانین بختیاری برای اینکه تعادل و توان را در خانواده رعایت کرده باشند با اینکه امیرمفخم طرفدار محمدعلی شاه بود... به ایالت بروجرد و لرستان انتخاب نمودند و یک اردو مرکب از چند فوج سرباز و توپخانه و هزار سوار بختیاری برای امنیت و حفاظت صفحه غرب در اختیارش گذاشته و امیرمفخم متعهد شد در صورتی که سالارالدوله بنای سرکشی و عصیان را بگذارد و به طرف همدان رهسپار گردد، با قوایی که داشت از او جلوگیری نماید.»^{۱۱۶} بدین ترتیب امیرمفخم توان مقاومت در برابر طلایه‌داران قشون سالارالدوله را نداشت زیرا همگی از ایل کلهر و تحت رهبری داوودخان و پسرش علی‌اکبر خان بودند. در نتیجه وی در ملایر شکست سختی

خورد. ملک‌زاده از قول سردار ظفر بختیاری می‌نویسد: «چون من می‌دانستم میان سالارالدوله و امیر مفخم جنگ خواهد شد بدون فوت وقت صارم‌الملک را با یک عراده توپ و سیصد سوار بختیاری به کمک امیرمفخم فرستادم. سواران کلهر که پیش قراولی اردوی سالارالدوله را عهده‌دار بودند وارد ملایر شدند و فردای آن روز از ملایر گذشته و به اردوی امیرمفخم حمله بردند.»^{۱۱۷} در این جنگ کلهرها با استفاده از شیوه همیشگی خود یعنی شلیک دقیق بر روی اسب توانستند نزدیک به دویست نفر از سواران بختیاری را از پای درآورند و مقداری توپ و تفنگ هم به غنیمت بگیرند.^{۱۱۸} علاوه بر برتری سواران کلهر در این نبرد، امیرمفخم خود از مهم‌ترین عوامل شکست قوای بختیاری بود. کسروی می‌گوید: «چون مفخم دل به سوی محمدعلی میرزا داشت و شاید پیوستگی نهانی با سالارالدوله پیدا کرده بود در جنگ سستی نشان داد و زود شکست یافت.»^{۱۱۹} این پیروزی نه تنها سالارالدوله را راسخ‌تر کرد بلکه بر تعداد ایلات و عشایر طرفدار او افزود. از این رو در تلگرافی به کرمانشاه نوشت: «سردار مظفر (داوودخان) سردار اکرم (نظرعلی خان) با قشون سوار و پیاده به نزدیک عراق (اراک) رفته‌اند. امیرمفخم به آشنا خور فرار کرده و بختیاری به خانه خود. و سردارظفر نیز به قم فرار کرده است. اردو نیز به طرف عراق و از آنجا به طرف پایتخت عازم است.»^{۱۲۰} در همین هنگام بود که سالارالدوله از شکست اردوی شمال مطلع شد. او که صرفاً قصد رسیدن به تاج و تخت داشت نه تنها از این خیر خوشحال شد بلکه «خود را شاه خواند»^{۱۲۱} و حتی جامه شاهی بر تن کرد و سکه به نام خود زد.^{۱۲۲} ملک‌زاده می‌نویسد: «سالارالدوله با قلبی از شادی مالا مال و روحی امیدوار در حالی که تاج شاهی را بر تارک خود می‌دید راه تهران را در پیش گرفت.»^{۱۲۳} او پس از این سازش با حسام‌الملک (امیر مفخم همدانی) حاکم اراک، به راحتی اراک را تصرف کرد.^{۱۲۴}

جنگ باغشاه و شکست قوای سالارالدوله

سالارالدوله که خود را بی‌رقیب می‌دید پس از سه روز توقف در اراک در ۲۴ رمضان ۱۳۲۹^{۱۲۵} اردوی خود را به سوی ساوه در جنوب شرقی تهران حرکت داد. این اقدام او هم دولت و مشروطه خواهان را به وا همه انداخت، هم مردم عادی به وحشت افتادند. زیرا اولاً سالارالدوله به خلاف شاه مخلوع، سرسخت و سرکش بود و برای رسیدن به مقام سلطنت، خود را به آب و آتش می‌زد. دوم آنکه قشون سالارالدوله از حیث کمیت و کیفیت با قشون شاه مخلوع، ارشدالدوله قابل مقایسه نبود. به علاوه نیروهای سالارالدوله به خلاف قشون شاه مخلوع و ارشدالدوله از بهترین افراد جنگجو و ایلات سلحشور کلهر و سنجابی، لرستان پشتکوه و پیشکوه و کرد تشکیل یافته بود و همگی به تفنگهای سه تیر و پنج‌تیر مسلح

بودند و بیش از دو عراده توپ در اختیار داشتند.^{۱۲۶} سوم آنکه سواران بختیاری که سنگینی و بار مهم این جنگ را بر دوش داشتند چون در جنگ میان امیرمفخم و سالارالدوله شکست خورده بودند، روحیه خود را از دست داده، برای رو به رو شدن با قشون سالارالدوله بیم داشتند. چهارم تمام امید و آرزوی روسها و مستبدین طرفدار شاه مخلوع به سالارالدوله بود و برای موفقیت او از هر نوع کمک و کوشش دریغ نداشتند.^{۱۲۷} پنجم مردم پایتخت یقین داشتند که اگر این قشون سی هزار نفری وحشی فاتحانه وارد تهران شوند جان و مال و ناموس همه مردم به مخاطره خواهد افتاد. چنان که خوانین و سرداران قشون سالارالدوله بازارها و محلات و خانه‌های اعیان و متمولین را میان خود تقسیم کرده بودند.^{۱۲۸} آنها اگر به تهران راه می‌یافتند شهر را به باد قتل و غارت می‌گرفتند. به هر روی قشون سالارالدوله پس از یک هفته به حوالی (نوبران) و باغشاه در غرب ساوه رسید. او بلافاصله دستور سنگربندی داد و خود را آماده جنگ با اردوی دولتی نمودند. قوای دولتی نیز «با سردار ظفر (بختیاری) به اتفاق سردار جنگ (نصیرخان) با دو هزار سوار بختیاری و دو عراده توپ به طرف ساوه حرکت کرد.»^{۱۲۹} یفرم خان نیز که از جنگ با قوای ارشدالدوله و محمدعلی شاه فارغ شده بود در رأس مجاهدین راهی منطقه ساوه شد. نورالله دانشور، یکی از شرکت‌کنندگان در این درگیریها نوشته است: «سالارالدوله در دامنه کوه نیل ساوه خیمه و خرگاه سلطنتی برپا کرده بود و خوانین بختیاری چون عده دشمن را خیلی بیشتر از عده خود دیدند به مشورت نشستند و پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح زود بعد به جنگ کوچک آزمایشی مبادرت نمایند تا از نحوه عملیات حریف اطلاع حاصل کنند. ضمناً اردوی اعزامی تهران و سایر سوارهای بختیاری هم از اصفهان برسند. صبح زد و خورد شروع شد و جنگ تا مقارن غروب ادامه داشت.»^{۱۳۰} در این جنگ به دلیل رشادت ایلات متحد سالارالدوله، نیروهای دولتی عقب نشستند؛ چنان که در کتاب آبی آمده است: «هنگامی که سواران بختیاری و مجاهد پیوسته یورش می‌بردند سوارهای کلهر و سنجابی و کردستانی با یک توپ نه سانتیمتری و هزار سوار به سواران بختیاری که در کنار ساوه موضع گرفته بودند حمله کردند، بختیاریهایی که یک خط زنجیر به طول یک فرسنگ و نیم تشکیل داده بودند به قدر یک کیلومتر عقب نشستند.»^{۱۳۱} با ظاهر شدن یفرم خان در رأس نیروهای دولتی، نیروهای تحت فرمان او با شصت تیرهای همراهشان کار را بر همراهان سالارالدوله سخت کردند. «یفرم خان به مجاهدین ارمنی که از شجاع‌ترین و ورزیده‌ترین جنگجویان آن زمان بودند و عده آنها در حدود سیصد نفر بود و یفرم را به حد پرستش دوست داشتند و او را پدر می‌نامیدند، دستور داد بدون آنکه توجه دشمن را جلب کنند اطراف را اشغال نمایند و آماده برای کارزار شدند.»^{۱۳۲}

با ورود یفرم موازنه قوا در هم شکست و اردوی دولتی با دیدن این وضعیت تشجیع و تشویق شدند و با جرئت بیشتری به سوی عشایر متحد سالارالدوله یورش بردند. متحدین سالارالدوله از آرایش و شیوه رزم جدید چندان آگاهی نداشتند و جنگ را دسته دسته و گروه گروه، بدون داشتن اتحاد و انسجام لازمه ادامه می دادند. بر عکس قوای دولتی تحت فرمان یفرم خان با اتحاد و هماهنگیهای لازم، جنگ را به نفع خود تمام کردند. سرجرج بارکلی در گزارشی به سرادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس، آورده است: «منهدم شدن استعداد سالارالدوله به کلی پشت شورش و انقلاب را در هم شکسته است.»^{۱۳۳} «قشون شورشیان (که) مرکب بود از دستجات مختلف... در تحت سرکردگی داوودخان رئیس ایل کلهر و رؤسای سایر ایلات. نتیجه جنگ متواری شدن قشون مخالف با پانصد نفر مقتول بود.»^{۱۳۴} بدین ترتیب قشون سالارالدوله با آن همه سر و صدایی که به راه انداخته بود با دادن تلفات زیادی شکست خورد. ایل کلهر نیز با آن همه رشادت به دلیل لجام گسیختگی سایر ایلات، نتوانست کاری فراتر از حد معمول انجام دهد و متحمل شکست شد.^{۱۳۵} هر چند یفرم خان در گزارشی به مرکز، تعداد کشته شدگان اردوی دولتی را ده نفر ذکر کرده بود^{۱۳۶} اما تعداد کشته شدگان اردوی دولتی به مراتب بیشتر بوده است. اسماعیل راین در این مورد آورده است: «سپاه مشروطه خواهان روز بعد که خواستند کشته شدگان خود را دفن کنند آنچه پارچه سفید در شهر ساوه موجود بود، حتی شال و عمامه اشخاص معمم را هم مورد استفاده قرار دادند تکافو نداد. ناچار عده ای را بدون کفن با همان لباس خون آلود به خاک سپردند.»^{۱۳۷} شمار زیاد کشته شدگان قوای دولتی به دلیل پرتعداد بودن نیروهای سالارالدوله و موضع دفاعی مستحکم آنان بوده است که قوای دولتی به آنها حمله ور می شدند و اردوی سالارالدوله آنها را آماج گلوله های پنج تیر قرار داده از پای درمی آوردند. سالارالدوله حاضر نبود به آسانی از تاج و تخت دست بشوید از این رو بعد از این شکست برای جمع آوری نیرو ابتدا به همدان^{۱۳۸} سپس به تویسرکان^{۱۳۹} رفت. پس از شکست سالارالدوله قشون دولتی به تعقیب نیروهایش نرفتند زیرا خستگی، سواران آنها را از پا درآورده بود و اسبان آنها نیز بی رمق بودند؛^{۱۴۰} از سوی دیگر او به غرب ایران، مقر اصلی و دیرینه قدرت خود، عقب نشینی کرده بود و تعقیب او در این مناطق خطرات زیادی به دنبال داشت. ضمن آنکه قشون دولتی به درستی تدارک نمی شد.^{۱۴۱} پس از این جنگ، متحدین سالارالدوله به مناطق ایلیاتی خود بازگشتند. کلهرها نیز به کرمانشاه و سپس گیلانغرب رفتند. در گزارش ماه اکتبر انگلیسیها آمده است: «۱۵ اکتبر (۱۲ مهرماه) سردار مظفر (داوودخان) از حوالی کرمانشاه به عزم مسکن ایلیاتی خود حرکت نمود.»^{۱۴۲} اما

جاه‌طلبی داوودخان به اندازه‌ای بود که پس از چند روز برای پیوستن به سالارالدوله به کرمانشاه بازگشت.^{۱۴۳} با شکست سالارالدوله، محمدعلی شاه که از بازگشت به سلطنت ناامید شده بود برای همیشه از ایران خارج شد. همین امر از عوامل مؤثر در شورش سالارالدوله به سال ۱۳۳۰ق بود. زیرا با رفتن محمدعلی شاه، سالارالدوله میدان را از رقیبی جدی خالی می‌یافت.

دلایل شکست سالارالدوله

اختلاف سرداران و سواران اردوی بی‌نظم و عشایری سالارالدوله نخستین دلیل شکست وی بود، زیرا نیروهای عشایری و ایلیاتی در جنگها بیشتر از رئیس ایل خود دستور می‌گرفتند تا از دیگران و به علت رقابت با سایر ایلات نتیجه کار خود را صرفاً نسبت به سایر ایلات در نظر می‌گرفتند نه در قیاس با نتیجه نهایی جنگ. و چون نیروهای سالارالدوله از ایلات مختلفی تشکیل شده بود، انسجام و پیوستگی لازم را نداشت. تنها ایل کلهر توانست اتحادیه‌ای موفق از سایر تیره‌ها و ایلات تشکیل دهد. زیرا به دنبال اشتباه سواران ایل کلهر که در تاریکی شب بر سوارهای ایل کلیایی طرفدار سالارالدوله حمله بردند، باعث فرار سواران کلیایی و ایجاد شکافی بزرگ در میان اردوی سالارالدوله شد.^{۱۴۴} در حالی که در جناح مقابل این ناهماهنگی و عدم انسجام به چشم نمی‌خورد زیرا با وجود ایل بختیاری و وجود یفرم خان به عنوان فرمانده برجسته و باتجربه از نظم خاصی برخوردار بود. از طرفی در اردوی سالارالدوله نه تنها فرمانده نظامی برجسته‌ای وجود نداشت - مهارت داوودخان در حد رئیس ایل بود نه در حد یک فرمانده برجسته نظامی - بلکه به گفته منابع، با آنکه سالارالدوله به شجاعت و بی‌باکی شهره بود؛^{۱۴۵} اما اولین کسی بود که از معرکه فرار کرد.^{۱۴۶} حتی در کتاب آبی آمده است که «سالارالدوله ظاهراً در جنگ شرکت نکرده و در نوبران منتظر نتیجه بود.»^{۱۴۷} از این رو اکثر عشایر دل با جنگ نداشتند و خود را به خطر نمی‌انداختند. از طرف دیگر آنها احساس خطر کرده بودند زیرا با دولت مرکزی طرف شده بودند و این خود روحیه آنها را به شدت به تحلیل برده بود. دیگر اینکه قوای دولتی مجهز و با فنون رزم و جنگ به شیوه جدید آشنا بودند. عشایر متحد سالارالدوله چون از گروههای مختلفی تشکیل شده بود هر کدام به شیوه مختلف می‌جنگیدند که این امر باعث شکنندگی و عدم موفقیت آنها می‌شد. سردار ظفر بختیاری می‌گوید: «اردوی سالارالدوله که دو عیب داشت یکی آنکه اسلحه آنها به خوبی اسلحه بختیارها نبود و دیگر آنکه نقشه جنگی آنها خوب نبود.»^{۱۴۸}

شورش سالارالدوله در ۱۳۳۰ هجری قمری، فروپاشی ایل کلهر

پس از شورش ناموفق سالارالدوله و فرار او، چندین عامل باعث بازگشت وی به کرمانشاه شد. قبل از همه باید به درگیری بین فرخ‌خان ایلخانی و اعظم‌الدوله اشاره کرد که اولی از سوی اعیان کرمانشاه بویژه طرفداران سالارالدوله به حکومت کرمانشاه منصوب و دومی از سوی حکومت مرکزی به حکمرانی کرمانشاه انتخاب شده بود. در این درگیریها که سه شب و روز به طول انجامید مردم کرمانشاه خسارتهای فراوانی دیدند. عاقبت چون فرخ‌خان ایلخانی به پشتیبانی هواداران سالارالدوله به اعظم‌الدوله «اخطار کرد اگر از شهر خارج نشوی به قوه سوار شهر و بازار را غارت می‌کنم»^{۱۴۹} باعث شد که اعظم‌الدوله به کنسولگری انگلیس پناهنده شود.^{۱۵۰} ایلات و عشایر کرمانشاه نیز با استفاده از فضای ناامن شهر به غارت اموال مردم پرداختند. به عنوان نمونه امان‌الله خان پسر یاغی و طاغی والی پشتکوه با حدود سه هزار نفر سوار و پیاده اکثر روستاهای اطراف لرستان و کرمانشاه را غارت کرده بود.^{۱۵۱} به طوری که «اغلب مردم [کرمانشاه به اجبار] عازم عتبات عالیات» شدند.^{۱۵۲} به علاوه در همین ایام سردار ظفر بختیاری از علما و تجار کرمانشاهان خواسته بود تا عضدالسلطان برادر سالارالدوله را دستگیر و زندانی نمایند که این مسئله باعث فرار عضدالسلطان به بغداد شده بود.^{۱۵۳} همه این عوامل باعث شد که سالارالدوله بهانه‌های خوبی برای بازگشت به کرمانشاه و استفاده از نیروهای عشایری آن منطقه بیابد. به خصوص زمانی عزم سالارالدوله برای بازگشت به کرمانشاه راسخ‌تر شد که وی تلگرافی مبنی بر فرستادن قوای کمکی، به داوودخان رئیس ایل کلهر ارسال کرد که داوود خان پذیرفتن این امر را منوط به آمدن سالارالدوله به کرمانشاه کرد.^{۱۵۴} سالارالدوله نیز در ۲۳ ذی‌حجه ۱۳۲۹ وارد کرمانشاه شد و به دارالحکومه رفت.^{۱۵۵} وی سپس در کرمانشاه نامه‌هایی به رؤسا و سرداران ایلات مختلف نوشت و آنها را دعوت به همکاری نمود. شیخ محمد مردوخ که در این ایام در سنج بوده می‌نویسد: «پس از چند روزی شاطری از کرمانشاه رسید و پاکتی رسانید مهر پاکت سالارالدوله... در زیر آن عبارت ذیل چاپ شده بود: سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق حجه. مراسم را باز کردم دیدم خط خود شاه‌زاده است و شرح مفصلی نوشته که چون در باغشاه خبر رسید که شاه عقب نشسته ما هم بر حسب اقتضاء سیاست، عقب نشستیم و قرار دادیم این زمستان را در کرمانشاه بمانیم و به اداره خوزستان و لرستان و عراق پردازیم. تا ان‌شاءالله موسم بهار دوباره اعلی حضرت محمدعلی شاه از سمت شمال و ما از سمت جنوب حمله به تهران ببریم و کار را یکسره کنیم. فعلاً من در اینجا تک و تنها هستم لازم است به فوریت حرکت کرده اینجا بیایید هر عده که سوار حاضر دارید با خود بیاورید.»^{۱۵۶} ملاحظه می‌شود که سالارالدوله

به هیچ‌عنوان از هدفش که همانا رسیدن به تاج و تخت بود، عدول نکرده بود والا ممکن نبود که شخصی مثل وی با تحمل آن همه تلاش و رنج راضی به سلطنت دیگری بشود، حتی اگر این شخص برادرش باشد. به هر طریق با مطلع شدن صمصام‌السلطنه بختیاری از اوضاع متشنج غرب کشور، بویژه کرمانشاه؛ چاره در آن دید تا عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به سمت والیگری کرمانشاه انتخاب نماید. کسروی در این مورد می‌گوید: «سپس چون کار اولتیماتوم یکسره گردید و دولت رشته کارها را به دست گرفت... عبدالحسین میرزا فرمانفرما را که چند ماهی به نام فرمانروای آذربایجان در قزوین و زنجان درنگ کرده بود و تازه به تهران بازگشته بود، نامزد فرمانروایی (کرمانشاه) گردانید. ولی چون سپاهی که همراه او رود نبود ناگزیر دست به دامن مجاهدین یازیدند و یارمحمد خان را با سیصد تن از مجاهدان برگزیده با توپ و شصت تیر روانه گردیدند»^{۱۵۷} علاوه بر این دولت قوایی در حدد هشتصد نفر از بختیاری و مجاهدان را در اختیار فرمانفرما قرار داد. فرمانفرما نیز ابتدا یارمحمد خان را به عنوان پیش‌قراول، با قوایی در حدود ۲۵۰ تا سیصد نفر از راه همدان عازم کرمانشاه نمود. که در نتیجه یارمحمد خان در نزدیکی بیستون، کنار پل قره‌سو، در حدود ده‌کیلومتری کرمانشاه با قوای دو هزار نفری سالارالدوله^{۱۵۸} به پیش‌قراولی سواران کلهر به فرماندهی علی‌اکبر خان سردار جنگ، پسر داوودخان درگیر شد و به پیروزی رسید. «جناب یگانه وطن‌خواه نوع پرست آقای سردار یار محمد خان با عده کثیری از مجاهدین در بیستم محال وارد کرمانشاه شدند. در سر پل قره سو که قریب ششصد نفر سوار کلهر و غیره به سرکردگی علی‌اکبر خان پسر سردار مظفر پیش‌جنگ بودند، فتح‌نمایی نمودند»^{۱۵۹} کلهرها که اوضاع را به ضرر خود دیدند به طرف ماهیدشت رفتند^{۱۶۰} تا پس از تجدیدقوا یار محمدخان را از کرمانشاه بیرون کنند. از طرفی دیگر یارمحمد خان به محض ورود به کرمانشاه اعظم‌الدوله و تعدادی از مشروطه‌خواهان را از سفارت انگلستان خارج ساخت. سپس در تلگرافی به مرکز، خواهان اعزام قوای کمکی شد. زیرا از تصرف مجدد شهر توسط سالارالدوله و دشواری کار بر او و یارانش می‌ترسید.^{۱۶۱} اما دیری نگذشت که سالارالدوله با داوودخان و سردار رشید از امرای کردستان به همراه کلهرها، کردستانها، سنجابیها، گورانها و قلخانها به کرمانشاه حمله آورده، مجاهدان را بدون کوچک‌ترین مقاومتی در هم شکست و کرمانشاه را به تصرف درآورد. در این جنگ کلهرها رشادت فراوانی به خرج دادند به طوری که ایلخان آنها، داوود خان از طرف سالارالدوله به امیراعظم ملقب گردید.^{۱۶۲} به گفته فریدالملک کارگزار کرمانشاه «کلهرها به کارگزاری (کرمانشاه) هجوم آورده سردار جنگ پسر سردار مظفر (داوود خان) هم آمده بود. گفتند می‌خواهیم اینجا را سنگر بکنیم هر چه ابا و امتناع شد قبول نشد. با وجودی که

سالار جنگ مرا شناخت و به همراهانش قدغن کرد با اینجا کاری نداشته باشید چندان گوش ندادند. ولی بعد از اصرار و ابرام بیرون رفتند.^{۱۶۳} شیخ محمد مردوخ، تصرف کرمانشاه را در اثر درخواستهای مکرر سردار رشید، از امرای کردستانی می‌داند. زیرا در جنگهای قبلی با اعظم‌الدوله، شرف‌الملک و برادرزاده‌اش، از بستگان نزدیک سردار رشید، به قتل رسیدند و سردار رشید در پی گرفتن انتقام خون آنها از اعظم‌الدوله و یار محمدخان بود.^{۱۶۴} هر چند بعداً سالارالدوله به اصرار سردار رشید کردستانی، اعظم‌الدوله و پسرش فخیم‌السلطنه را به دار آویخت^{۱۶۵} اما واقعیت این است که سالارالدوله سعی داشت از کرمانشاه به عنوان سکوی پرتاب قدرت خود استفاده کند. وی نه تنها به حکومت کرمانشاه قانع نبود بلکه قصد تصرف تهران و رسیدن به تاج و تخت را داشت. سالارالدوله در کرمانشاه مرتب بر تعداد قشون خود می‌افزود^{۱۶۶} و حتی وساطت نمایندگان کنسولگری روس و انگلیس مبنی بر سازش با دولت مرکزی ایران را نپذیرفت. به طوری که «سالارالدوله در جواب قنصل روس و انگلیس که از جانب دولت ایران برای مذاکره با سالارالدوله در کرمانشاه مأمور شده بودند گفت: اگر محمدعلی میرزا چشم از تاج و تخت ایران پوشیده اکنون نوبت اوست که پادشاهی را برای خود خواهد و با زور بازو به دست آورد.»^{۱۶۷} متعاقب این حوادث سالارالدوله که از دیدار والی پشتکوه با داوودخان کلهر در هارون‌آباد (اسلام‌آباد کنونی) مطلع شده بود عازم این شهر شد تا دوباره با داوودخان و والی پشتکوه تجدید دیدار کرده، کمک آنها را خواستار شود. فریدالملک می‌نویسد: «یکشنبه ۱۸ ربیع‌الثانی (۱۳۳۰ هجری) - نزدیک ظهر حضرت اقدس با سوار زیاد عازم ماهیدشت و هارون‌آباد شدند. و مقصودشان از این مسافرت ملاقات امیر جنگ والی پشتکوه و متفق نمودن رؤسای عشایر و ایلات است. از قرار مذکور مهمان امیر اعظم داوود خان کلهر خواهند بود.»^{۱۶۸} در مجموعه شعر دست‌نویسی که به زبان کردی کلهری با نام «جنگ نامه امیر کلهر با امیراسعد بختیاری» به تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۱۴ به امضای شخصی به نام «احمد حسن‌آبادی» موجود می‌باشد^{۱۶۹} جریان ملاقات سالارالدوله با والی پشتکوه و همچنین رفتن او به همراه داوود خان به میان کلهرها بیان شده است. سالارالدوله در ملاقات خود با والی استمداد می‌کند که والی در جواب او قدرت و تسلط داوودخان بر مناطق ایلپاتی کرمانشاه را متذکر شده می‌گوید بهتر است که از او کمک بخواهید و ما نیز به شرط همراهی داوودخان و جلب موافقت کامل او و کلهرها با تو همراه خواهیم شد:

له سمت سرحد هرچی سرداران داوده کلهر کل اختیارن

(در طرف سرحد، تمام سرداران از داوودخان کلهر اطاعت و فرمانبرداری دارند.)

اگر میل داشتو شخص مکیدو شاه شاهنشاه له تخت مکرو گدا

(اگر بخواهد هر کسی را پادشاه می‌کند و هر شاهی را بیچاره می‌نماید.)

اسمش داودن لقب امیرن صاحب کلهر سپاش نظیرن

(اسم او داوود و لقب او امیر می‌باشد و سپاهی برگزیده دارد.)

هر یکی سردار، ایو لقب دارن هر یکی له جای ویش برقرارن

(تمام سرداران او دارای القاب هستند و از او فرمانبرداری دارند.)

امیراعظم رئیس ایرانن ادب کننده نره شیرانن

(داوودخان امیراعظم رئیس ایران است و شیران نر را ادب می‌کند.)

اگر چنانچه ویش و تو بخشاه اعلان دید ایضاً سالار شهنشاه

(اگر با تو همراهی کند خودت را شاهنشاه خواهی دید.)

بزان و کلی ایران بردنی تهران و پایتخت حشمت کردنی^{۱۷۰}

(بدان که تمام ایران را خواهی برد و بر تهران و پایتخت حکومت خواهی کرد.)

اگرچه در این شعر در مورد قدرت داوودخان مبالغه شده است ولی همین مسئله مبین

قدرت اول داوودخان در غرب کشور است. سالارالدوله در ملاقاتهایی با مصمصام‌الممالک

رئیس ایل سنجابی در قصر شیرین و حسین‌خان گورانی رئیس ایل گوران، هر دوی این افراد

شرط همراهی با سالارالدوله را به مشارکت و همراهی داوودخان منوط کردند؛

و شرطی امیر سردار کلهر اعلان بدرو و سردار بر

(به شرط آنکه امیر کلهر تمام سرداران را جمع کند.)

ویش سپادار و بکیشو بیداق ایمه له رکاب چیون سپای قازاق

(خودش سپاه‌دار باشد و علم جنگ را به دست بگیرد ما هم مانند قزاقها با او خواهیم بود)

پنانه‌دی بو، یا ویش دی کشت یا میند له تخت پادشاهی گشت^{۱۷۱}

(به او پناه آور یا خودش را به کشتن می‌دهد یا تو را بر تخت پادشاهی می‌گذارد.)

سالارالدوله نیز با شنیدن این حرفها غرق در شادی شده برای ملاقات داوودخان

عازم «گیلانغرب» شد. داوودخان که قصد داشت شکست ساوه را جبران کند بار دیگر با

سالارالدوله همراه شد. سالارالدوله نیز او را به فرماندهی عالی قشون خود انتخاب نمود.^{۱۷۲}

آن‌گاه داوودخان اتحادیه‌ای از ایلات غرب کشور تشکیل داد و به همراه سالارالدوله عازم

کرمانشاه شد. دولت مرکزی نیز فرمانفرما را برای سرکوبی سالارالدوله به طرف کرمانشاه

فرستاد.^{۱۷۳} چون سالارالدوله خبر ورود فرمانفرما به همدان را شنید، برای جلوگیری از ورود

فرمانفرما دستور داد تا تعدادی سوار به همراه شیخ محمد مردوخ به صحنه بروند. اما مردوخ

در جواب سالارالدوله گفت: «دعانویس را با پیش جنگی چه کار. شما با سی هزار نفر نتوانستید

جلوی اردوی مملکتی را بگیرید، حال من... چگونه می‌توانم با دولت مقاومت کنم. اگر داوود می‌آید این کار، کار داوود است. گفت تا داوود می‌رسد ما باید سنگ‌های صحنه را داشته باشیم ناچار گفتم ما می‌رویم ولی اگر داوود نرسد ما مراجعت می‌کنیم. گفت اگر داوود نرسد من هم در اینجا نمی‌مانم. بالاخره با ۲۵۰ سوار به صحنه رفتیم.^{۱۷۴} اما قشون صحنه از ترس ناشی از شنیدن خبر نادرست شکست «مجلل السلطان» از مشاوران نزدیک سالارالدوله در همدان، و نیز کمبود تدارکات، به کرمانشاه بازگشتند.^{۱۷۵} مجلل السلطان، پیش خدمت محمدعلی شاه مخلوع، یکی از کسان مورد اعتماد شاه محسوب می‌شد. وی مدتها قبل از ورود محمدعلی شاه به ایران، در میان ایلات و عشایر آذربایجان برای اعاده سلطنت از دست رفته به تکاپو و تلاش مشغول بود.^{۱۷۶} به دنبال ناکامی محمدعلی شاه، مجلل السلطان به سالارالدوله پیوست و به دلیل اعتماد سالارالدوله به وی، او را به همراه قشونی برای جلوگیری از اردوی فرمانفرما به همدان فرستاد. وی نیز در جنگی که با قشون فرمانفرما در همدان رخ داد به پیروزی رسید. کسروی می‌نویسد: «فرمانفرما از همدان روانه گردیده در چند فرسخی آنجا با مجلل و دسته‌های او رو به رو گردیده... جنگی که مایه رسوایی برای دولت گردید. زیرا پیرامونیان فرمانفرما با اندک کارزاری شکست خورده و یکباره رو به گریز نهادند و خود او نیز گریخته جان به در برد. و کردان فیروز درآمده و قورخانه آنان را به سه توپ بزرگ شنیدر به دست آوردند.»^{۱۷۷} سالارالدوله مغرور از این پیروزی به رؤسای ایلات و عشایر متحد خود دستور حرکت به سوی تهران داد. صمصام‌السلطنه بختیاری با اطلاع از شکست فرمانفرما تمام بختیاریها را به تهران فراخواند. در این میان تنها گزینه برای فرماندهی اردوی دولتی یفرم خان ارمنی بود. سرانجام اردوی دولتی به فرماندهی یفرم خان به همراه دو تن از مجاهدین ارمنی از تهران روانه شد و سه روزه به همدان رسیدند.^{۱۷۸} دو طرف در «بهار» نزدیک همدان خود را برای جنگی تمام عیار آماده کردند^{۱۷۹} یفرم خان «همین که به یک کیلومتری اردوگاه دشمن رسید و سنگرها و ارتفاعات آن محل را با دوربین از نظر گذرانید سوارهایی که داشت به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول را مأمور کرد که مستقیماً به قشون دشمن حمله ببرد. و دسته دوم را مأمور نمود که جناح چپ اردوی دشمن را دور زده و تپه‌ای که مسلط به اردوگاه دشمن بود، تصرف نموده و پس از تصرف تپه مذکور جنگ را آغاز کند.»^{۱۸۰} در این جنگ، قشون سالارالدوله به چند دلیل متلاشی شد؛ اول، فشار توپخانه و گروه شصت تیرها به فرماندهی رضا شصت تیری (رضاخان بعدی) بود. این فشار باعث شکست و متلاشی شدن پیش‌قراولان قشون سالارالدوله از ایل سنجابی شد^{۱۸۱} دوم، فداکاری و مجاهدت مجاهدان ارمنی به رهبری یفرم خان و یار همیشگی او دکتر سهراب خان ارمنی است. این فداکاری تا بدان حد بود که هم

یفرم و هم سهراب خان جانیشان را در این جنگ از دست دادند.^{۱۸۲} نکته مهم آنکه مجاهدان ارمنی بعد از کشته شدن رهبرانیشان نه تنها اراده خود را از دست ندادند بلکه عزم آنان برای جنگ با دشمن راسخ‌تر شد. ملک‌زاده در مورد حوادث بعد از مرگ یفرم خان می‌نویسد: «پس از شنیدن کشته شدن یفرم، کری (خان که از یاران ارمنی یفرم بود) بدون آنکه خم به ابرو بیاورد و یا اظهار تأسف و تأثر کند و یا اشک بریزد و ناله کند، می‌گوید بچه‌ها ناراحت نباشید و دل و مردانگی داشته باشید و با من بیایید تا برویم و انتقام خون پدر جان (یفرم) را از قاتلین او بازگیریم. گفته‌های کری هیجان و غضب فوق‌العاده‌ای در مجاهدان ایجاد کرد و خود او به جلو و دیگران از عقب او به طرف برج (برجی که قشون سالارالدوله در آن کمین گرفته بودند) روانه شدند و اطراف برج را گرفته و با سرسختی و از جان گذشتگی به جنگ پرداختند.»^{۱۸۳} همین روحیه باعث شد که مجاهدان بلافاصله کری خان را به رهبری خود برگزینند و دستورات او را به دقت اجرا کنند.^{۱۸۴} نکته دیگر پراکندگی ایلات طرفدار سالارالدوله بود چرا که آنان با متوجه شدن به عزم راسخ مجاهدان ارمنی، که حتی با مرگ یفرم روحیه خود را از دست نداده و پراکنده نشده بودند کاملاً مأیوس شدند. عامل مهم دیگر عدم استفاده از اتحادیه کلهر در خط مقدم بود، چون سالارالدوله از این اتحادیه در عقبه جبهه و در «صحنه» استفاده می‌کرد.^{۱۸۵} وضعیت زمانی برای قشون سالارالدوله وخیم‌تر شد که داوودخان و پسرش، علی‌اکبر خان، در صحنه در جنگ با مجاهدان کشته شدند.^{۱۸۶} و کلهرها صحنه جنگ را ترک نمودند. از طرفی سالارالدوله به محض شنیدن شکست قشون همدان به لرستان فرار کرد^{۱۸۷} که این مسئله نیز به نوبه خود باعث پراکنده شدن سایر قشون وی شد. چون ایلات که تا این لحظه به خاطر سالارالدوله می‌جنگیدند اکنون با نبود او نمی‌دانستند که به چه منظور می‌جنگند. بدین ترتیب قشون دولتی توانستند با پیش‌قراولی یارمحمد خان و مجاهدین و همچنین با استفاده از بختیارها و قزاقها اردوی سالارالدوله را متلاشی کنند. سالارالدوله نه تنها به هدفش نرسید بلکه خیلی از ایلات و عشایر غرب کشور را به کشتن داد. از همه مهم‌تر مرگ داوود خان باعث فروپاشی ساختار سیاسی ایل کلهر شد.^{۱۸۸} در کتاب آبی درباره کشته شدن داوودخان آمده است: «عساکر دولتی قشون یاغیان را که در حال مراجعت بودند تعاقب نموده... جنگ دیگری در نزدیکی کرمانشاه به وقوع رسید. داوودخان سرکرده بزرگ ایل کلهر و یکی از طرفداران عمده سالارالدوله مقتول گردیده است.»^{۱۸۹} نکته مهم بعد از این شورش این بود که نه تنها سالارالدوله از هدفش، رسیدن به تاج و تخت، صرف‌نظر نکرد بلکه برای بار دیگر سعی کرد با کمک والی پیشکوه^{۱۹۰} و سنجا بیها^{۱۹۱} و یارمحمدخان که به بهانه «اختلاف با کری خان»^{۱۹۲} قشون دولتی را رها کرده بود، دوباره بختش را بیازماید. هر

چند وی و یارمحمدخان توانستند کرمانشاه را تصرف کنند^{۱۹۳} اما این بار نیز به دلیل تلگراف فرمانفرما به مرکز و درخواست کمک فوری^{۱۹۴} و پشیمانی سران ایل سنجایی از همراهی با سالارالدوله و گرویدن به نیروهای دولتی^{۱۹۵} نه تنها سالارالدوله و یارمحمدخان شکست خوردند؛ بلکه یارمحمدخان نیز کشته شد. سالارالدوله به امید کمک گرفتن از ترکمنها به استرآباد فرار کرد که نتیجه‌ای دربرنداشت.^{۱۹۶} دولت مرکزی خسته از این همه تعقیب و گریز، کنسول روس را واسطه کرد تا سالارالدوله را قانع کند که در قبال سالیانه دوازده هزار تومان و استرداد اموال، از ایران خارج شود. حتی طبق سندی، حکومت گیلان را نیز به او دادند ولی وی نپذیرفت. کتاب آبی دلیل رد این مقام از جانب سالارالدوله را چنین آورده: «چون او یکی از شاهزادگان قاجاریه است، نمی‌تواند از بختیارها شرایطی را قبول نماید.»^{۱۹۷} سالارالدوله عاقبت با حمایت روسها از ایران خارج و ناامیدانه با کشتی روسی به روسیه رفت. و بدین ترتیب طومار تلاشهای نافرجام او در هم پیچیده شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

شورشهای سالارالدوله در مرحله اول برای رسیدن به تاج و تخت بود، نه کمک به برادرش، محمدعلی شاه، زیرا سالارالدوله که مانند دیگر سران قاجار اطلاعاتی در حد رئیس ایل داشت، نه تنها از اصول حکومت مشروطه شناختی نداشت بلکه شورشهای او با همراهی ایلات و عشایر یاغی و طاغی غرب کشور پیوند خورده بود. از این رو برای رسیدن به قدرت با هر وسیله ممکن بارها انگیزه‌های خود را تغییر می‌داد. وی گاهی به اسم کمک به حکومت مشروطه و گاهی با انگیزه ضدیت با حکومت مشروطه و یا در نهایت با عنوان همراهی و کمک به برادرش، محمدعلی شاه برای به تخت نشاندن وی، شورشهایی را تدارک می‌دید. ضدیت او با مشروطه نیز در راستای همین هدفش بود نه ضدیت مطلق با مشروطه. به عبارت بهتر مخالفت وی با مشروطه را به هیچ عنوان نمی‌توان با مخالفت شیخ فضل‌الله نوری مقایسه کرد که نه برای رسیدن به مقام بلکه از روی شناخت با مشروطه مخالفت می‌کرد. از طرفی رؤسای ایلات و عشایر غرب کشور با همان سنت همیشگی موجود بین تمام ایلات و عشایر ایران یعنی کمک به اهرمهای قدرت و رسیدن به پله‌ای بالاتر نسبت به سایر ایلات هم‌نوع خود، بر اساس اصل «رقابت قبیله‌ای» سعی در همراهی با سالارالدوله و تقویت شورشهای وی داشتند. به تعریفی دیگر این ایلات با دریافت نادرست از اصول مشروطیت، سعی در به دست گرفتن قدرت حداقلی در سطح منطقه داشتند. زیرا معیار تصمیم‌گیری ایلات، رقابت با سایر ایلات بود و نه بر اساس منطق و الگویی خاص. به عنوان

نمونه داوودخان کلهر که در آن دوره قدرت برتر ایلات غرب کشور را تشکیل داده بود، صرفاً به دلیل رقابت با بعضی دیگر از سران قبایل غرب کشور که همراه با حاکم کرمانشاه علیه وی هم‌دست شده بودند به همراهی با سالارالدوله دست یازید. از این رو داوودخان که در شورش اول سالارالدوله به سرکوب شورش وی پرداخته بود، در شورشهای بعدی با سالارالدوله همراه شد. پس گرایش داوودخان از امرای کرد کلهر و نظرعلی خان از امرای لر به سالارالدوله در این چهارچوب قابل فهم خواهد بود. این رؤسا قدرت خود را در قیاس با سرداران و پادشاهانی در نظر می‌گرفتند که منشأ ایلپاتی داشتند. به همین جهت داوود خان بدون در نظر گرفتن امکانات ایل خود، خویش را با کریم خان زند مقایسه می‌کرد. پس این فرضیه که داوودخان و نظرعلی خان سعی در به دست گرفتن قدرت داشتند به یک معنی می‌تواند صحیح باشد و آن هم با تکیه بر اصل «رقابت» با سایر ایلات و عشایر بوده نه بر اساس الگویی خاص. اما نیروهای ایلپاتی و عشایری غرب کشور، نقش اصلی در صعود و سقوط سالارالدوله داشتند. به این دلیل که این نیروها با کمک به سالارالدوله بارها وی را تقویت نمودند. اما از آنجا که آنان فاقد روح اتحاد و هماهنگی بودند به نوبه خود باعث سقوط سالارالدوله شدند. به عبارت بهتر همان اصل «رقابت» باعث انحطاط قدرت سالارالدوله شد. چون در طرف مقابل سالارالدوله، بختیارپها قرار داشتند که حاضر نبودند به هیچ عنوان قدرت را از دست داده به سایر ایلات واگذارند. به همین جهت آنان مجاهدان ارمنی را به شدت تقویت نمودند و در طرف سالارالدوله ایلاتی وجود داشتند که از تیره‌های مختلفی تشکیل شده هر کدام در فکر منافع خود بودند و به هیچ عنوان حاضر نبودند که هرگونه پیشرفت و نزدیک شدن سایر ایلات را به سالارالدوله تحمل کنند. به همین جهت با هرگونه افزون‌طلبی ایلات دیگر مقابله و در مسیر پیشرفت آنان سنگ‌اندازی می‌کردند. داوودخان کلهر فدای زیاده‌طلبی سایر ایلات شد. نکته پایانی اینکه، می‌توان کلیه تحولاتی را که ایلات و عشایر غرب کشور در بطن آن حضور داشتند و منجر به شورش سالارالدوله شد در الگویی مختص به ایلات و عشایر تبیین کرد؛ همان اصل «رقابت بین قبیله‌ای».

پانوشتها:

- ۱- گودرزی، علی‌رضا، نقش ایل کلهر در دوره مشروطه، چ اول، کرمانشاه، انتشارات کرمانشاه، ۱۳۸۱، ص ۲۴.
- ۲- همان.
- ۳- نام سلسله جبالی در مغرب ایران از دره دیاله تا «آب دز». این ناحیه به دو قسمت تقسیم می‌شود، پیشکوه و

فصلنامه مطالعات تاریخی

- پشتکوه. این دو قسمت به واسطه رود سیمره از یکدیگر جدا می‌شود.
- ۴- «نقش ایل کلهر در دوره مشروطیت، ص ۲۵.
- ۵- «ایل کلهر در گذر تاریخ»، سایت WWW. GhilaneGharbeEmroz.com
- ۶- بشیری، احمد، کتاب آبی، ج ۲، چ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، صص ۳۸۵ و ۳۸۶.
- ۷- ر.ک: روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ج ۱۲، چ سوم، صص ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۹۳؛ شیرازی، عبدی بیگ، تکمله الاخبار، صص ۶۶ - ۶۴؛ قزوینی، بوداق، جواهر الاخبار، صص ۱۵۶، ۱۵۷ و ۱۵۹؛ حسینی، خورشاه بن قباد، تاریخ ایلچی نظامشاه، صص ۹۷ - ۱۰۵.
- ۸- افشار، ایرج، مقدمه‌های بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۲، چ دوم، تهران، هما، ۱۳۶۶، ص ۲۸۶.
- ۹- مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب نیا، چ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۸۵ و ۲۰۳.
- ۱۰- بدلیسی، امیر شرف‌خان، شرفنامه، تهران، علمی، چ اول، ۱۳۶۴، ص ۴۱۲.
- ۱۱- سفرنامه ونیزبها در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۳۷۱.
- ۱۲- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، چ دوم، تهران، نوین، ۱۳۶۹، ص ۳۰.
- ۱۳- گلستانه، ابوالحسن، مجمل‌التواریخ، چ اول، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۴، ص ۱۷۱.
- ۱۴- ورهرام، غلام‌رضا، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، چ اول، تهران، معین، ۱۳۶۸، ص ۴۳.
- ۱۵- نقش ایل کلهر در دوره مشروطه، ص ۳۲.
- ۱۶- کتاب آبی، جلد ۲، صص ۳۸۴ و ۳۸۵.
- ۱۷- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، گزیده اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، چ دوم، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶، ص ۷۹۴.
- ۱۸- کاتوزیان، محمدعلی، دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)، ترجمه حسن افشار، چ چهارم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۸۵.
- ۱۹- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، چ دوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱، ص ۴۵۴.
- ۲۰- همان، ص ۴۵۴.
- ۲۱- کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۴، چ سوم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷، ص ۷۱.
- ۲۲- همان، ص ۷۲.
- ۲۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۴۵۴.
- ۲۴- تاریخ ایل کلهر در دوره مشروطه، ص ۴۰.
- ۲۵- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۱، چ دوم، تهران، زوار، ۱۳۷۱، ص ۴۸.
- ۲۶- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۳۴۶.
- ۲۷- کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۵۱۵.
- ۲۸- آذری، رضا، در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۸، ص ۳.
- ۲۹- گروه، هوگو، سفرنامه گروه، ترجمه مجید جلیلود، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹، صص ۹۰ - ۸۹.
- ۳۰- افضل‌الملک، غلامحسین، افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چ دوم، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵، ص ۹۰.
- ۳۱- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۱، چ پنجم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۱۳.
- ۳۲- همان، ج ۱، ص ۴۷.
- ۳۳- سفرنامه گروه، صص ۷۴ - ۷۳.

- ۳۴- مردوخ، شیخ محمد، کرد و کردستان، چ اول، تهران، غریقی، ۱۳۵۱، ص ۲۳۲.
- ۳۵- همان، ص ۲۳۲.
- ۳۶- تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۶۸.
- ۳۷- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ۳۸- همان، ص ۲۵۹.
- ۳۹- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۰۶.
- ۴۰- تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۶۸.
- ۴۱- همان، ص ۳۶۸.
- ۴۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۵۹.
- ۴۳- مغیث السلطنه، یوسف، نامه‌های یوسف مغیث السلطنه (۱۳۳۴ - ۱۳۲۵ هـ.ق)، به کوشش معصومه مافی، چ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۷۵.
- ۴۴- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، ج ۱، چ اول، تهران، انتشارات فردوسی و علمی، ۱۳۶۳، ص ۳۰۰. توضیح اینکه نظر علی خان از جمله امرای بزرگ شمال لرستان بود.
- ۴۵- همان، ص ۳۰۰.
- ۴۶- تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۶۷.
- ۴۷- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۰۱.
- ۴۸- امیرمسعود، معتمدی، «غائله سالارالدوله»، بررسیهای تاریخی، س سوم، شم ۳، ص ۱۸.
- ۴۹- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۰۲.
- ۵۰- بررسیهای تاریخی، صص ۲۰ - ۱۹.
- ۵۱- نامه‌های یوسف مغیث السلطنه (۱۳۳۴ - ۱۳۲۵ هـ.ق)، ص ۲۰۹.
- ۵۲- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۰۱.
- ۵۳- همان، ص ۳۰۲.
- ۵۴- تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۳، ص ۴۸۰.
- ۵۵- ر.ک: مافی، هاشم محیط، مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۰۰ به بعد.
- ۵۶- کشاورز، اردشیر، گرد کرد، چ اول، کرمانشاه، طاق بستان، ۱۳۷۷، ص ۶۳.
- ۵۷- همان، ص ۶۴.
- ۵۸- اوبن، اوژن، ایران امروز، چ اول، تهران، زوار، ۱۳۶۲، ص ۳۵۲.
- ۵۹- نقش ایل کلهر در دوره مشروطه، ص ۶۰.
- ۶۰- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۱۸.
- ۶۱- همان، صص ۳۱۸ - ۳۱۷.
- ۶۲- همان، ص ۳۱۸.
- ۶۳- همان، ص ۳۲۰.
- ۶۴- نقش ایل کلهر در دوره مشروطه، ص ۶۴.
- ۶۵- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۲۰.
- ۶۶- همان، ص ۳۱۹.
- ۶۷- روزنامه صوراسرافیل، شم ۸ - ۷، صص ۱۶۲ - ۱۶۱.
- ۶۸- مقدمات مشروطیت، ج ۱، ص ۳۲۰.
- ۶۹- همان، ص ۳۴۸.
- ۷۰- همان، ص ۳۴۹.
- ۷۱- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۴۸.
- ۷۲- فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی خان، خاطرات فرید (از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری)، چ اول،

فصلنامه مطالعات تاریخی

- تهران، زوار، ۱۳۵۴، ص ۲۷۵.
- ۷۳- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۱۵.
- ۷۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۶۰.
- ۷۵- ساوجبلاغ مکرری، اکنون مهاباد خوانده می‌شود.
- ۷۶- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۶۷.
- ۷۷- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۳، چ دوم، تهران، انتشارات عطار و فردوس، ۱۳۷۱، ص ۱۷۶.
- ۷۸- کرد و کردستان، ص ۲۷۸.
- ۷۹- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۷۵.
- ۸۰- کرد و کردستان، ص ۲۸۰.
- ۸۱- کتاب آبی، ج ۵، ص ۱۱۹۷.
- ۸۲- همان، ص ۱۱۴۴.
- ۸۳- همان، ص ۱۱۳۹.
- ۸۴- گرد کرد، ص ۵۹.
- ۸۵- تنها در شماره هفت و هشت روزنامه صور اسرافیل به رشادت سواران کلهر تحت فرماندهی داوودخان و پسرش اشاره شده است.
- ۸۶- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج ۲، چ اول، تهران، زوار، بیتا، ص ۳۵۴.
- ۸۷- نقش ایل کلهر در دوره مشروطه، ص ۱۰۴.
- ۸۸- خاطرات فرید (از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری)، صص ۳۳۲ و ۳۴۶ و غیره.
- ۸۹- کشاورز، اردشیر، نقدی بر کتاب ایلات و طوایف کرمانشاه، چ دوم، کرمانشاه، طاق بستان، ۱۳۷۸، ص ۶۰.
- ۹۰- کتاب آبی، جلد ۴، ص ۸۲۳.
- ۹۱- همان، ص ۸۸۶.
- ۹۲- همان، جلد ۵، ص ۱۰۱۳؛ خاطرات فرید، ص ۳۴۶.
- ۹۳- بهار، ملک‌الشعرا، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۷۲؛ مکی، حسین، زندگانی سیاسی احمدشاه، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۲۱۲.
- ۹۴- دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)، ص ۸۵.
- ۹۵- خاطرات فرید، ص ۳۷۶.
- ۹۶- منظور قوانینی با ظاهری فریبنده می‌باشد.
- ۹۷- کرد و کردستان، ص ۲۸۳.
- ۹۸- همان، ص ۲۸۳.
- ۹۹- همان، ص ۲۸۴.
- ۱۰۰- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۹۱.
- ۱۰۱- همان، ص ۹۱.
- ۱۰۲- خاطرات فرید، ص ۳۷۶.
- ۱۰۳- همان، ص ۳۷۷.
- ۱۰۴- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۸۸.
- ۱۰۵- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، «طغیان فتح‌الله میرزا سالارالدوله (۱۳۳۱ - ۱۳۳۰)»، نگین، شم ۱۳۶، شهریور ۱۳۵۵، ص ۳۳.
- ۱۰۶- خاطرات فرید، ص ۳۷۷.
- ۱۰۷- وزیر، علی‌اصغر، «مختصری از کارهای سالارالدوله و چند نامه تاریخی»، وحید، شم ۲۳، ۱۳۵۲، ص ۴۹.
- ۱۰۸- کرد و کردستان، ص ۲۸۴.
- ۱۰۹- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۱۹۰ - ۱۸۹.

مشروع در بوته نقد علمای مشروطه‌خواه

- ۱۱۰- شوستر، مورگان، *اختناق ایران*، تصحیح و حواشی فرامرز برزگر و اسماعیل رائین، چ دوم، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۵۱، ص ۱۴۶.
- ۱۱۱- کرد و کردستان، ص ۲۱۹.
- ۱۱۲- نگین، ص ۳۳.
- ۱۱۳- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۰.
- ۱۱۴- وحید، ص ۵۰.
- ۱۱۵- افشار، ایرج، *نامواره دکتر محمود افشار*، ج ۲، چ اول، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی (موقوفات تاریخی دکتر محمود افشار)، ۱۳۶۷، ص ۱۹۹۰.
- ۱۱۶- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۳۹۹.
- ۱۱۷- همان، ص ۱۳۹۸.
- ۱۱۸- کرد و کردستان، ص ۲۹۲؛ *خاطرات فرید*، ص ۳۸۱.
- ۱۱۹- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۰.
- ۱۲۰- *خاطرات فرید*، ص ۳۸۱.
- ۱۲۱- *روزشمار تاریخ ایران*، ج ۱، ص ۸۵.
- ۱۲۲- *سفرنامه گروه*، ص ۷۰.
- ۱۲۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۴۳۵.
- ۱۲۴- *کتاب آبی*، ج ۵، ص ۱۲۱۸.
- ۱۲۵- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۴۳۶.
- ۱۲۶- همان، ص ۱۴۳۵.
- ۱۲۷- همان، ص ۱۴۳۵.
- ۱۲۸- همان، ص ۱۵۳۵.
- ۱۲۹- همان، ص ۱۴۳۶.
- ۱۳۰- دانشور، نورالله، *تاریخ مشروطه (جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری)*، چ اول، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵، ص ۸۸.
- ۱۳۱- *کتاب آبی*، ج ۶، ص ۱۴۴۱.
- ۱۳۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۴۳۷.
- ۱۳۳- *کتاب آبی*، ج ۶، ص ۱۲۸۶.
- ۱۳۴- همان، ص ۱۲۸۶.
- ۱۳۵- *نقش ایل کلهر در دوره مشروطه*، ص ۱۲۸.
- ۱۳۶- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۲.
- ۱۳۷- رائین، اسماعیل، *بیرم‌خان سردار*، چ اول، تهران، مازگرافیک، ۱۳۵۰، ص ۴۱۶.
- ۱۳۸- *کتاب آبی*، ج ۶، ص ۱۲۹۱.
- ۱۳۹- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۴.
- ۱۴۰- همان، ص ۱۹۳.
- ۱۴۱- *نامواره دکتر محمود افشار*، ص ۲۰۰۰ به بعد.
- ۱۴۲- *کتاب آبی*، ج ۶، ص ۱۳۴۰.
- ۱۴۳- همان، ص ۱۳۴۰.
- ۱۴۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۴۳۹.
- ۱۴۵- همان، ج ۷، ص ۱۴۳۵.
- ۱۴۶- تاریخ مشروطه (جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری)، ص ۹۱.
- ۱۴۷- *کتاب آبی*، ج ۶، ص ۱۲۸۶.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۱۴۸- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۴۴۰.
- ۱۴۹- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۱۲۵.
- ۱۵۰- کتاب آبی، ج ۶، ص ۱۴۵۶، ص ۳۸۹.
- ۱۵۱- خاطرات فرید، ص ۴۸۵.
- ۱۵۲- همان، ص ۳۸۵.
- ۱۵۳- کتاب آبی، ج ۶، ص ۱۳۴۰.
- ۱۵۴- همان، ص ۱۳۴۰.
- ۱۵۵- خاطرات فرید، ص ۳۸۹.
- ۱۵۶- کرد و کردستان، ص ۳۰۰.
- ۱۵۷- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۱.
- ۱۵۸- وحید، ص ۵۵.
- ۱۵۹- همان، ص ۵۵.
- ۱۶۰- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۱.
- ۱۶۱- خاطرات فرید (۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴)، ص ۳۹۳.
- ۱۶۲- همان، ص ۳۹۷.
- ۱۶۳- همان، ص ۳۹۵.
- ۱۶۴- کرد و کردستان، ص ۳۰۱.
- ۱۶۵- وحید، ص ۵۰.
- ۱۶۶- از جمله قریب هزار نفر کردستانی و مریوانی و اورامانی با رئیسشان به نام شیخ علی برای کمک به سالارالدوله وارد کرمانشاه شدند. ر.ک: خاطرات فرید، ص ۳۹۰.
- ۱۶۷- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۴.
- ۱۶۸- کرد و کردستان، ص ۳۰۲.
- ۱۶۹- متأسفانه تاریخ هجری یا قمری آن معلوم نمی‌باشد. به احتمال قوی این شعر به صورت افواهی موجود بوده و در ۱۳۴۷ش مکتوب شده است.
- ۱۷۰- حسن آبادی، احمد، جنگ‌نامه امیرکلهر با سردار اسعد بختیاری (دست‌نوشته مجموعه اشعار کردی)، بیجا، ۱۳۴۷، ص ۹.
- ۱۷۱- همان، ص ۱۰.
- ۱۷۲- همان، ص ۱۲.
- ۱۷۳- کرد و کردستان، ص ۳۰۲.
- ۱۷۴- همان، ص ۳۰۲.
- ۱۷۵- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۲۵۴.
- ۱۷۶- همان، ص ۱۲۵۵.
- ۱۷۷- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۶.
- ۱۷۸- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، ص ۱۵۱۷.
- ۱۱۹- همان، ص ۱۵۲۲.
- ۱۸۰- همان، ص ۱۵۱۸.
- ۱۸۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، صص ۱۵۱۹ - ۱۵۱۸.
- ۱۸۲- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۰۲.
- ۱۸۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۷، ص ۱۵۲۲.
- ۱۸۴- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۱۶۷.
- ۱۸۵- عکاشه، اسکندرخان، تاریخ ایل بختیاری، چ اول، تهران، فرهنگ‌سرا، ۱۳۶۵، ص ۶۲۱.

مشروع در بوته نقد علمای مشروطه خواه

- ۱۸۶- همان، ص ۶۲۲.
۱۸۷- تاریخ مشروطه (جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری)، ص ۱۱۳.
۱۸۸- نقش ایل کلهر در دوره مشروطیت، ص ۱۶۶.
۱۸۹- کتاب آبی، ج ۸، ص ۱۸۱۷.
۱۹۰- خاطرات فرید، ص ۴۰۲.
۱۹۱- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، ص ۱۸۱.
۱۹۲- همان، ص ۳۲.
۱۹۳- دیوسالار، یحیی، «آخرین تلاش سالارالدوله»، ارمغان، ۱۳۳۶، ص ۲۳.
۱۹۴- خاطرات فرید، ص ۴۱۰.
۱۹۵- همان، ص ۴۱۲.
۱۹۶- ارمغان، ص ۲۵.
۱۹۷- کتاب آبی، ج ۸، ص ۲۰۸۹.